

## طرح اشتغال‌زایی یا طرح بیگاری و اشتغال‌زدایی؟

علی ربیعی وزیر کار جمهوری اسلامی در یک نشست خبری، از آغاز اجرای طرحی به‌نام "کارورزی اشتغال جوانان" خبر داد. وی گفت این طرح در سال ۹۴ در چهار استان مورد آزمایش قرار گرفته، در سال ۹۵ توسعه یافته و در نهایت در بهمن ۹۵ در جلسه شورای عالی اقتصاد با حضور رئیس‌جمهور به تصویب رسیده است. علاءالدین ازوجی، مشاور وزیر و مدیرکل سیاست‌گذاری و توسعه اشتغال وزارت کار نیز در این باره گفت: "هدف اجرای این طرح، دانش‌آموختگان دانشگاهی گروه سنی ۲۵ تا ۳۴ سال در همه رشته‌های دانشگاهی است. وی گفت طرح کارورزی ذیل طرح "کاج" (کارآفرینی و اشتغال برای جوانان) در دستور کار دولت قرار گرفته که سالانه برای ۱۵۰ هزار تن از دانش‌آموختگان دانشگاهی کار ایجاد کند. نام برده از فعال بودن سامانه ثبت نام به نشانی: [karvarzi.mcls.g.ov.ir](http://karvarzi.mcls.g.ov.ir) خبر داد و گفت کارورزان و واحدهای پذیرنده کارورزان می‌توانند از این طریق آمادگی خود را برای اشتغال و جذب متقاضیان اعلام کنند. یک روز بعد، وزیر کار گفت حدود ۶۰ هزار فارغ‌التحصیل جویای کار در سامانه کارورزی ثبت‌نام کرده‌اند.

در صفحه ۴

## ورشکستگی موسسات اعتباری و چشم‌انداز تیره اقتصاد سرمایه‌داری ایران

با وبسایت بانک مرکزی، سپرده بودند. در سال‌های اخیر چند تن از صاحبان سپرده پس از اطلاع از ورشکستگی و ناامیدی از دریافت پول خود حتا دست به خودسوزی زده‌اند. بسیاری از سپرده‌گذاران مطالب فوق را با فروش منازل خود یا پولی که بابت سنوات بعد از بازنشستگی دریافت کرده بودند و مواردی مانند آن تامین کرده بودند. براساس برخی از اخبار منتشره تنها تعداد سپرده‌گذاران موسسه اعتباری و مالی کاسپین به ۷۵۰ هزار نفر می‌رسد، هر چند که مقامات دولتی این تعداد را ۴۵۰ هزار نفر اعلام کرده‌اند.

البته این اولین بار نیست که یک موسسه اعتباری

در صفحه ۶

روزهای گذشته برخی از شهرها و استان‌های ایران از جمله تهران، خراسان، گیلان، خوزستان، لرستان، اصفهان، بوشهر و همدان شاهد اعتراضات شدیدی از سوی سپرده‌گذاران موسسات مالی و اعتباری ورشکسته بودند. در تهران اعتراض با شعار "مرگ بر سیف" و دخالت نیروهای انتظامی همراه شد. بسیاری از صاحبان سپرده کسانی هستند که با مشکلات عیدیه‌ی مالی روبرو بوده و تنها به امید کاهش مشکلاتشان، تمامی پولی را که می‌توانستند فراهم کنند، در این موسسات که بهره بالای ۲۰ درصد و حتا در مقطعی تا بیش از ۴۰ درصد می‌پرداختند (به نقل از فرهاد خالقی مدیر اداره نظارت بر موسسات پولی غیربانکی در مصاحبه

## خطری جدی‌تر از داعش

از هنگامی که دولت دینی جمهوری اسلامی ایران استقرار یافت، مردم ایران لحظه‌ای از آسایش و آرامش برخوردار نبوده‌اند. موجودیت این رژیم عین بوده است با جنگ، کشتار، اعدام، ترور، ترس و اضطراب دائمی توده مردم از خطراتی که هرلحظه آن‌ها را تهدید می‌کند، توأم با افزایش فقر، گرسنگی، بیکاری و عواقب اجتماعی فاجعه‌بار آن‌ها.

امروزه کمتر خانواده‌ای را در ایران می‌توان یافت که یک یا چند تن از اعضای آن‌ها در نتیجه سیاست‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی به قتل نرسیده باشند. پایانی هم بر این ماجرا نیست. بالعکس، هرروز مخاطرات وحشتناک‌تری توده‌های مردم ایران را تهدید می‌کند.

آنچه در روز چهارشنبه ۱۷ خرداد با حمله تروریست‌های دولت اسلامی (داعش) به مجلس و محل دفن خمینی رخ داد و در جریان آن گروهی از مردم بی‌دفاع غیرنظامی نیز به قتل رسیدند، در قیاس با آنچه چشم‌انداز و احتمال وقوع آن در آینده وجود دارد، ناچیز جلوه می‌کند. نه از آن‌رو که گروه مرتجع اسلام‌گرای داعش خطری جدی در ایران محسوب می‌شود، بلکه خطرات دیگری که سازمان ما طی سه، چهار سال اخیر، مدام در مورد آن به توده‌های مردم ایران هشدار داده است.

پس از شکست انقلاب‌های موسوم به بهار عربی و بحران عقب‌گرد ناشی از شکست، به همراه رشد و اعتلای جنبش‌ها و گروه‌های مرتجع اسلام‌گرا، نشریه کار در مقالاتی که به تحلیل اوضاع سیاسی خاورمیانه اختصاص یافت، تأکید نمود که این بحران به درازا خواهد کشید، به درجات مختلف، همه کشورهای منطقه را در بر

در صفحه ۲

## کشتارهای دهه ۶۰، طنابی بر گردن جمهوری اسلامی

کشتارهای جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ وارد شد. او با وارونه جلوه دادن حوادث دهه ۶۰ و تجلیل از شخصیت "بسیار مستحکم" خمینی از کلیه اقدامات جنون آمیز او تحت عنوان "عمل انقلابی" در آن سال‌های آتش و خون دفاع کرد. خامنه‌ای که هم اینک بیش از همیشه نگران گسترش اطلاع رسانی شبکه‌های اجتماعی و تأثیرات گسترده دنیای مجازی اینترنت است، خطاب به جوانانی که "دوران حماسه‌های بزرگ" آن سال‌ها را ندیده‌اند، گفت: "دهه ۶۰

در صفحه ۸

روز یکشنبه ۱۴ خرداد ۹۶ مصادف با بیست و هشتمین سالگرد مرگ خمینی بود. خامنه‌ای به روال هر ساله در اجتماع مسئولین و شیفتگان رژیم که بر سر قبر خمینی گرد آمده بودند، سخنرانی کرد. او در کلی باقی‌های همیشگی اش با تحریف آشکار از سیر وقایع رخ داده در دهه شصت، به دفاع از اقدامات ارتجاعی و سرکوبگرانه این رژیم طی ۳۸ سال گذشته پرداخت. خامنه‌ای در این سخنرانی، ضمن پرداختن به موضوعات مختلف برای اولین بار به طور صریح و بی‌پرده به موضوع اعدام و

### یادداشت‌های سیاسی

## پایان "انتخابات"، ادامه کشاکش جناح‌ها

در صفحه ۱۲

## از دستور حجاب توسط روحانی تا فحاشی امام جمعه‌ی ساوه

در صفحه ۱۰

## خلاصه ای از اطلاعیه‌های سازمان

در صفحه ۱۱

## خطری جدی‌تر از داعش

خواهد گرفت و عواقب وخیمی برای توده‌های مردم این کشورها در پی خواهد داشت.

روند تحول اوضاع، صحت ارزیابی سازمان ما را نشان داده است. هم‌اکنون تعدادی از کشورهای این منطقه در چنگال جنگ‌های داخلی ارتجاعی گرفتارند و برخی در آستانه این جنگ‌ها، قرار گرفته‌اند.

این بحران، فقط نتیجه شکست و عواقب تحقق نیافتن خواست‌ها و مطالبات کارگران و زحمتکشان، عقب‌گرد و عروج اسلام‌گرایی یا ناسیونالیسم نیست، بلکه یک عامل تشدیدکننده مهم نیز دارد که دخالت روزافزون قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی است. هریک از این قدرت‌ها، در تلاش‌اند از این بحران به نفع مقاصد و اهداف سیاسی و نظامی خود بهره‌برداری کنند و رقبای خود را به عقب‌نشینی وادارند. دخالتی که پیوسته، جنگ‌های داخلی را تشدید کرده و آن را به کشورهای دیگر بسط داده است.

اگر تمرکز خود را بر ایران در بطن این بحران قرار دهیم، این واقعیت بر همگان آشکار است که جمهوری اسلامی ایران، یکی از آتش‌بیاران اصلی شعله‌ور ساختن جنگ‌های داخلی منطقه، برافروختن نزاع فرقه‌های شیعه و سنی در جهت اهداف توسعه‌طلبانه پان‌اسلامیستی و مداخله نظامی در عراق، سوریه، لبنان و یمن است.

داعشی که امروز مظهر جنایات بی‌انتهای اسلام‌گرایان در سراسر جهان شده است، محصول سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا در عراق و دخالت روزافزون سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی در جهت تقویت گروه‌های اسلام‌گرای شیعه برای سرکوب و کشتار سنی مذهب‌ان عراق است.

با شکست انقلاب‌های عربی و قدرت‌گیری داعش در عراق و سوریه، پوشیده نبود که این گروه مرتجع تلاش خواهد کرد از نارضایتی سنی مذهب‌ان ساکن ایران، به‌ویژه در استان‌های غربی به نفع خود بهره‌برداری کند و با عضوگیری از میان آن‌ها، درگیری‌های نظامی را به درون ایران بکشاند. این مسئله بهانه و دست‌آویزی شد برای سیاست توسعه‌طلبانه پان‌اسلامیستی جمهوری اسلامی و این ادعای پوچ که اگر ما در سوریه و عراق وارد درگیری‌های نظامی شده‌ایم، برای جلوگیری از نفوذ داعش در ایران است. درحالی‌که هرکس می‌داند ماجرای دخالت‌های سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی در کشورهای منطقه، به‌پیش از پیدایش داعش بازمی‌گردد.

باین‌وجود، داعش به تلاش خود برای نفوذ در میان مردم مناطق مرزی ایران ادامه داد، اما موفقیتی نداشت و اگر تلاشی هم برای اقدامات تروریستی در مناطق مرزی به عمل آورده باشد، بسیار محدود بود، تا این‌که اقدام اخیر در تهران

پیش آمد. اکنون داعش نه در شهرهای مرزی، بلکه در تهران سر برآورد و به مجلس رژیم و محل دفن رهبر اسلام‌گرایان شیعه حاکم بر ایران حمله کرد. لذا این اقدام تروریست‌های دولت اسلامی داعش، یک رسوایی سیاسی جدی برای جمهوری اسلامی بود که برای مقابله با داعش، خط قرمز خود را چهار کیلومتر فراتر از مرزهای ایران تعیین کرده بود و ادعا می‌کرد ایران یک کشور امن در ناامنی خاورمیانه است. واکنش سران و مقامات رژیم به این اقدام داعش، به‌تمام‌معنا متضاحانه بود. به مرکز قانون‌گذاری رژیم و سمبل رهبر اسلام‌گرایان حاکم بر ایران، در قلب تهران حمله مسلحانه شد. ۱۷ تن که اغلب آن‌ها مردم عادی و غیرنظامی بوده‌اند، به قتل رسیدند. بیش از چهار تن زخمی شدند. خامنه‌ای اما آن را "ترقیبازی" نامید. رئیس مجلس، رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی و رئیس‌جمهوری رژیم نیز، این اقدام تروریست‌های داعشی را بی‌اهمیت و بزدلانه نامیدند. یک رژیم استبدادی که همواره بر سر قدرت خود لاف‌و‌گراف می‌گوید، نمی‌تواند واکنشی مقتضاحانه‌تر از این داشته باشد که حمله سه داعشی به درون ساختمان مجلس و درگیری ۴ ساعته را در قلب تهران "ترقیبازی" و "بزدلانه" بنامد.

وزیر اطلاعات رژیم هم برای توجیه ماجرا، یک‌مشت داستان‌سرایی را سرهم‌بندی کرد و ادعاهای عربی و طویل‌تحویل مردم داد. وی گفت: "این اولین طرح تروریست‌ها نبود و در یک، دو سال گذشته بیش از صد طرح تروریستی داشتند که خنثی شد... تقریباً هر هفته، تیم‌های دو نفره، سه نفره، یا افرادی که به‌صورت انفرادی فعالیت می‌کردند را شناسایی و دستگیر کردیم"، وی دو روز بعد از حمله تروریستی ادعا کرد که ۴۱ تن دیگر از طرفداران دولت اسلامی (داعش) را دستگیر کرده‌ایم. این تعداد همچنان رو به افزایش است.

تمام این ادعاهای وزیر اطلاعات رژیم پوشالی است. نمونه چنین ادعاهایی را قبلاً هم مردم ایران شنیده‌اند. اما حتی برای یک آدم ناآگاه هم پوشیده نیست که دستگیری بیش از ۴۰ داعشی بدون درگیری‌های نظامی ممکن نیست.

اما یک لحظه فرض بگیریم که تمام این ادعاهای وزیر اطلاعات حقیقت داشته باشد، در طول یکی، دو سال گذشته، هر هفته تیم‌های دو، سه نفره داعشی دستگیر شده و اکنون هم در فاصله دو روز متجاوز از ۴۰ تن در شهرهای مختلف ایران دستگیر شده‌اند. این دیگر یک رسوایی تمام و کمال برای رژیم است که مرتجع‌ترین و منفورترین گروه تروریست اسلامی، توانسته چنان نفوذی در ایران پیدا کند و آن‌قدر به‌سادگی از میان مردم ایران عضوگیری نماید که وزارت اطلاعات در طول یکی دو سال گذشته، تقریباً هر هفته، تیم‌های دوفره و سه نفره را دستگیر کرده است. اما مستنناً از ابعاد این قضیه، سوالی که در برابر

همه مردم ایران قرار می‌گیرد، این است که چرا و چگونه یکی از مرتجع‌ترین گروه‌های اسلام‌گرا، به نام داعش، می‌تواند در مناطقی از ایران نفوذ پیدا کند و از میان جوانان این مناطق برای پیشبرد اهداف ضد انسانی خود عضوگیری نماید.

همان‌گونه که هویت تروریست‌های داعشی، روز چهارشنبه نشان داد، این افراد از میان سنی مذهب‌ان منطقه کردستان به داعش پیوسته‌اند. لذا این ادعای دولت‌های منطقه که در هرکجا سروکله داعشی پیدا شد و رشد کرد، تلاش کردند، برای پنهان داشتن دلایل داخلی رشد این پدیده، آن را به تروریست‌های اعزامی از کشورهای دیگر نسبت دهند و برخی از چپ‌های نادان ایرانی هم، حرف‌های آن‌ها را تکرار کردند، در اینجا قبل از هر چیز بطلان آن اثبات شده است. بنابراین باید در جستجوی علل داخلی آن برآمد.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی از جهات مختلف باعث‌بویانی پیوستن گروهی از جوانان این کشور به داعش است. جمهوری اسلامی از همان بدو به قدرت رسیدن در ایران، برای تضعیف مبارزه توده‌های مردم کردستان و سرکوب آن‌ها، تلاش نمود در منطقه‌ای که عموماً مردم دارای عقاید مذهبی سنی هستند، گرایش‌ها و گروه‌های مذهبی به‌ویژه بنیادگرایان سنی مذهب را در برابر سازمان‌های غیرمذهبی کرد که در میان مردم نفوذ و اعتبار داشتند، تقویت کند. این سیاست که البته در مناطق بسیار محدودی در کردستان برای رژیم نتیجه‌بخش بود، تا پیدایش دولت اسلامی (داعش) نه‌مفقط مشکلی برای رژیم نبود، بلکه در خدمت جمهوری اسلامی و پیشبرد سیاست‌های آن بود.

قدرت‌گیری داعش، گرایش بنیادگرای سنی مذهب کرد که در طول این سال‌ها شکل‌گرفته و تقویت‌شده بود، زمینه مناسبی برای فعالیت داعش گردید. اما دلایل عمیق‌تری نیز برای گرایش جوانان این مناطق به داعش وجود دارد. تبعیض و نابرابری مذهبی که یکی از ارکان سیاست دولت شیعی‌مذهب حاکم بر ایران را تشکیل می‌دهد، به‌غیراز بهاییان که در معرض بی‌رحمانه‌ترین سرکوب قرار دارند، بیشترین فشار و سرکوب را متوجه سنی‌مذهب‌ان در سراسر ایران کرده است. علاوه بر این، مناطقی که سنی‌مذهب‌ان در آن‌ها زندگی می‌کنند، با ستمگری ملی نیز مواجه‌اند. این مناطق، از نظر اقتصادی نیز در زمره عقب‌ماندترین مناطق کشورند و مردم شهرها و روستاهای آن‌ها، عموماً بیکار و درنهایت فقر و بدبختی زندگی می‌کنند.

بنابراین در یک چنین شرایطی که جمهوری اسلامی ایران به این مردم تحمیل کرده است، تعجب‌آور نخواهد بود که تعدادی از مردم این مناطق به‌ویژه جوانان بیکار، فقیر، ناآگاه و عمیقاً مذهبی به داعش بپیوندند. همان‌گونه که تعجب‌آور

**رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و  
قیام مسلحانه برانداخت**

## خطری جدی‌تر از داعش

نبود گروهی از مردم ناآگاه و غرق در خرافات مذهبی در سراسر ایران، فریب خمینی شیاد را بخورند و در خدمت اهداف ارتجاعی و ضد انسانی او، حتی خود را نیز فدا کنند. پس اگر اقدام تروریستی جوانان ناآگاه مذهبی طرفدار داعش را محکوم می‌کنیم، در وهله نخست، باید صد برابر آن رژیم جمهوری اسلامی را محکوم کرد که نعتها خود پیش‌فراول اقدامات تبه‌کارانه داعش در وحشی‌گری، کشتار، ترور، اعدام در ایران و جهان بوده و هست، بلکه عامل و مسبب روی‌آوری این جوانان به داعش است.

اما با تمام این اوصاف باید گفت، داعش خطری جدی در ایران نیست. چراکه حتی سنی‌مذهبان ایران که فجایع هولناک دولت مذهبی را در ایران تجربه کرده‌اند و روزمره اخبار وحشی‌گری‌های دولت اسلامی (داعش) را نیز می‌بینند و می‌شنوند، آگامتر از آن هستند که اسیر دولت اسلامی دیگری، این بار به نام داعش سنی گردند. داعش البته تا وقتی که موجودیت دارد، می‌تواند تعداد بسیار محدودی از جوانان سنی مذهب ایران را جذب کند، اما هرگز نمی‌تواند در میان توده‌های وسیع مردم نفوذ و پایگاه به دست آورد. از این‌روست که می‌گوییم به‌رغم اقدامات تروریستی طرفداران داعش در ایران، این گروه خطری جدی برای مردم ایران نیست. کاری که این گروه تروریست اسلامی در ایران انجام می‌دهد، دقیقاً آن چیزی است که داعشیان حاکم بر ایران، یعنی جمهوری اسلامی، برای پیشبرد سیاست‌های داخلی و منطقه‌ای خود از آن استفاده و بهره‌برداری می‌کند. رژیم جمهوری اسلامی این تروریسم طرفداران داعش را دست‌آویز تشدید سرکوب و اختناق علیه کارگران و زحمتکشان قرار خواهد داد. هم‌اکنون نیز آشکار است که اقدامات پلیسی جمهوری اسلامی، به بهانه مبارزه با تروریسم علیه مردم ایران تشدید شده است. لشکرکشی پلیسی رژیم در خیابان‌ها، یورش به خانه‌ها و مراکز مسکونی مردم سنی مذهب، گوشه‌ای از اقدامات رژیم در چند روز اخیر بوده است.

بهرمورداری رژیم از اقدامات تروریستی گروه داعش، اما به همین‌جا محدود نمی‌شود.

توده‌های زحمتکش مردم ایران که می‌دانند در نتیجه دخالت روزافزون نظامی جمهوری اسلامی در دیگر کشورهای منطقه، هر سال میلیاردها دلار حاصل کار و زحمت آن‌ها، در راه جام‌پلی‌های طبقه حاکم بر ایران نابود می‌شود و علاوه بر این، با ادامه سیاست خارجی توسعه‌طلبانه و افزایش تنش‌ها و مخاصمات منطقه‌ای، خطرات جدی‌تری آن‌ها را تهدید می‌کند، از مدت‌ها پیش، حتی در اعتراضات خیابانی خود خواهان پایان یافتن این ماجراجویی‌های رژیم شده‌اند. نارضایتی از این بابت در میان توده‌های مردم ایران وسعت گرفته است.

رژیم جمهوری اسلامی می‌کوشد، تروریسم اسلامی داعش را در داخل ایران، دست‌آویز و

توجیه دیگری به‌ویژه برای دخالت نظامی و سیاسی بیشتر در کشورهای دیگر قرار دهد.

خامنه‌ای در سخنرانی خود، فرصت را برای توجیه این سیاست ارتجاعی غنیمت شمرد و گفت: "این حوادث نشان داد که اگر چنانچه در آن نقطه‌ای که مرکز اصلی این فتنه‌هاست، ایستادگی نمی‌کردیم، ما تا حالا گرفتاری‌های زیادی از این ناحیه در داخل کشور داشتیم."

در پی گفتار خامنه‌ای، دیگر سران و مقامات رژیم با صراحت بیشتری حرف‌های او را تکرار کردند. رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس گفت: اقدام داعش "ضرورت جدی مقابله با تروریست‌ها صدها کیلومتر دورتر از مرزهای سرزمینی‌مان را نشان داد."

یک عضو دیگر این کمیسیون گفت: "با اقدامات تروریستی روز چهارشنبه ۱۷ خرداد، مردم بیش‌ازپیش این حق را به دولت می‌دهند که در خارج از مرزهایش به مؤلفه‌های امنیت کشور بپردازد."

آن خطری که به‌طورجدی در شرایط کنونی، توده‌های مردم ایران را تهدید می‌کند، دقیقاً در همین‌جاست.

جمهوری اسلامی مصمم است که به سیاست خارجی توسعه‌طلبانه پان‌اسلامیستی خود، ادامه دهد. این سیاست که همراه با دخالت‌های نظامی و سیاسی روزافزون، در کشورهای دیگر منطقه است، به نحو روزافزونی تضادهای جمهوری اسلامی با دیگر دولت‌های ارتجاعی منطقه و حتی برخی از قدرت‌های جهانی از نمونه امپریالیسم آمریکا را تشدید خواهد کرد. همان‌گونه که در سوریه، عراق و یمن دیده‌ایم، این دخالت‌های جمهوری اسلامی، دولت‌های دیگر مرتجع منطقه از جمله دولت‌های عربی، به‌ویژه عربستان سعودی، ترکیه، اسرائیل و نیز آمریکا را به دخالت و مقابله گسترده‌تر و ایجاد و تقویت دیگر گروه‌های ارتجاعی و اسلامی وامی‌دارد.

هیچ‌گاه رابطه جمهوری اسلامی با مهم‌ترین کشورهای منطقه خاورمیانه همچون امروز خصمانه نبوده است. ادامه سیاست خارجی توسعه‌طلبانه و هژمونی‌طلبانه جمهوری اسلامی، این تضادها را به‌شدت حاد کرده است. در بطن این شرایط، در نتیجه به قدرت رسیدن ترامپ در آمریکا و حمایت او از رقیبای جمهوری اسلامی، تشنجات بیش‌ازپیش افزایش‌یافته است. حال ببینیم این تشنجات چه عواقب خطرناکی برای توده‌های مردم ایران در پی خواهد داشت؟

واقعیتی که اکنون باید به بر آن تأکید نمود و وزیر دفاع مرتجع عربستان سعودی به‌صراحت به آن اشاره کرد، کشاندن جنگ‌های داخلی منطقه به درون ایران است. در اینجا صحبت از وقوع جنگ مستقیم میان دولت‌های این منطقه نیست، بلکه جنگ نیابتی نظیر سوریه است که تعدادی از دولت‌ها بدون این‌که نیروی نظامی آن‌ها مستقیماً حضور داشته باشد، با حمایت تسلیحاتی و مالی از گروه‌های معینی، سیاست خود را پیش می‌برند. آیا در ایران چنین شرایطی وجود دارد؟ باید گفت متأسفانه آری و همین خطر است که توده‌های مردم ایران را به‌طورجدی تهدید می‌کند و درگیری‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی احتمال و امکان آن را مدام افزایش می‌دهد.

واقعیت غیرقابل‌انکار در ایران، نارضایتی عمومی توده‌های مردم سراسر ایران است. این نارضایتی که واکنش به‌حق توده‌ی مردم به سیاست‌های داخلی و خارجی ارتجاعی جمهوری اسلامی، پایمال شدن ابتدایی‌ترین حقوق انسانی، دمکراتیک و آزادی‌های سیاسی، فقر، گرسنگی و بیکاری میلیون‌ها تن از مردم است، متأسفانه تاکنون نتوانسته است به درجه‌ای از رشد مبارزات ارتقا یابد که بساط ننگین جمهوری اسلامی را از ایران برچیند و تضادهای داخلی و خارجی را حل کند.

در استان‌ها و شهرهای مرزی کشور، وضع از جمیع جهات وخیمتر از تمام مناطق ایران است و اغلب مردم این مناطق علاوه بر ستم و سرکوبی که عموم توده‌های مردم ایران با آن مواجه‌اند، در معرض ستم‌ها و تبعیض‌های ویژه مذهبی و ملی نیز قرار دارند. از نظر معیشتی نیز اکثریت بسیار بزرگ این مردم، در وخیمترین شرایط به سر می‌برند. بنابراین در این مناطق، نارضایتی در اوج خود قرار دارد.

در طی چندین سال گذشته در نتیجه تحولات منطقه، فشارها و اقدامات ستمگرانه متعدد رژیم، گرایش‌های ناسیونالیستی و مذهبی به همراه گروه‌ها و جریان‌های ناسیونالیستی و مذهبی در مناطق مرزی ایران رشد کرده‌اند. در بلوچستان، گروه موسوم به جیش‌العدل، به مرحله‌ای رشد کرده و تقویت‌شده است که در چندین ماه اخیر درگیری‌های نظامی متعددی داشته و ضربات سنگینی به نیروهای نظامی رژیم زده است. نفوذ این گروه به‌ویژه در میان جوانان بلوچ پیوسته در حال افزایش است.

در خوزستان که درگیری‌های مسلحانه در سال‌های اخیر افزایش‌یافته، این درگیری‌ها همچنان ادامه دارد. جمهوری اسلامی ده‌ها تن از عرب‌های خوزستان را به جوخه اعدام سپرد، با این پندار که بازور و سرکوب ماجرا را خاتمه دهد. اما همان‌گونه که در هفته‌های اخیر شاهد بودیم، این درگیری‌های نظامی به مرحله‌ای رسیده که یکی از کلانتری‌های رژیم موردحمله مسلحانه قرار گرفت. گروه‌های فعال در این درگیری‌ها ناسیونالیست‌های تجزیه‌طلب از نمونه جنبش عربی آزادی‌بخش الأحواز هستند.

در کردستان، سازمان‌ها و گروه‌هایی که زمانی برای خودمختاری در کردستان و دمکراسی برای ایران، مبارزه می‌کردند، اکنون تحت تأثیر تحولات در عراق و سوریه، گرایش‌های ناسیونالیستی در آن‌ها شدیداً رشد کرده است. سازمان‌های شناخته‌شده در جنبش مردم کردستان که در میان مردم این منطقه نفوذ دارند، اکنون دست یاری به‌سوی آمریکا و حتی دولت‌های مرتجع منطقه از نمونه عربستان دراز کرده‌اند.

در آذربایجان که ظاهراً آرام به نظر می‌رسد، گرایش‌های ناسیونالیستی به درجه‌ای رشد کرده که به‌سادگی می‌توان حتی در مسابقات ورزشی دید. رهبری این ناسیونالیسم در دست گروه‌های تجزیه‌طلبی است که وابسته به سازمان‌های اطلاعاتی ترکیه، جمهوری آذربایجان و دولت آمریکا است.

با این توضیحات روشن است که این آمادگی در

## طرح اشتغال‌زایی یا طرح بیگاری و اشتغال‌زدایی؟

پرسش این است که هدف اصلی و مرکزی دولت از اجرای این طرح چیست؟ وزیر کار وعده داده است سالانه ۱۰۰ هزار و معاون وی گفته است ۱۵۰ هزار شغل از این طریق ایجاد خواهد شد.

اما ببینیم بر پایه مفاد این طرح، ضوابط و به اصطلاح راهکارهای آن آیا واقعا اشتغال ایجاد خواهد شد؟ آیا دانش‌آموختگان دانشگاهی که حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد بیکاران را تشکیل می‌دهند، این قربانیانی که قرار است از روی ناگزیری احتمالا در دامی که نوکران سرمایه پهن کرده‌اند گرفتار آیند، شغلی بدست خواهند آورد و از بیگاری نجات خواهند یافت؟ یا نه هدف اصلی دولت چیز دیگری است؟

مطابق طرح "کاج" دانش‌آموختگان دانشگاهی پس از ثبت نام به کارگاه‌ها و کارخانه‌ها اعزام می‌شوند تا یک دوره کارآموزی ۴ تا ۶ ماهه را بگذرانند. در طی این دوره، کارآموز به حال خود رها و در بست در اختیار کارفرما قرار می‌گیرد. دولت هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال وی ندارد جز این‌که معادل یک سوم حداقل دستمزد مصوب شورای عالی کار را (۳۱۰ هزار تومان در سال ۹۶) به کارفرما می‌دهد که به کارآموز بپردازد. همین و بس! تمام آن چیزی که بر طبق این طرح ویژه اشتغال دانش‌آموختگان دانشگاهی اعم از لیسانس، فوق‌لیسانس یا دکترا تعلق می‌گیرد همین است! باضافه این‌که کارآموز در دوره کارآموزی، توسط وزارت کار تحت پوشش فقط بیمه حوادث نیز قرار می‌گیرد.

لازم است در همین آغاز بگویم که این طرح، در اساس روایت دیگری از طرح فوق‌ارتجاعی "استاد شاگردی" است که پیشینه آن به سال ۸۶ و دوره احمدی‌نژاد برمی‌گردد. بسیاری از طرح‌ها و لوایح ضد کارگری که احمدی‌نژاد درصدد تصویب و اجرای آن بود، بدلیل اعتراضات و مخالفت شدید کارگران و تشکل‌های کارگری، نتوانست تصویب و به مرحله اجرا گذاشته شود و این تلاش‌ها ناکام ماند. طرح‌های یاد شده یا مسکوت گذاشته شد یا بطور کلی از دستور کار کابینه خارج و به بایگانی سپرده شد. علی‌رغم این عنصر پلید امنیتی و مهربی خوش‌خط و خال بورژوازی که هر بار سعی کرده است طرح‌ها و برنامه‌های معوق مانده سرمایه‌داران را به مرحله اجرا بگذارد، دیروز سعی کرد لایحه "اصلاح قانون کار" را به تصویب برساند و امروز درصدد اجرای طرحی است که مخالفت گسترده و مبارزه کارگران با این گونه طرح‌ها، بر آن مهر ابطال و ناکامی کوبیده است.

دارودسته علی‌ربیعی و کل کابینه روحانی ممکن است با طرح این موضوع که در سایر کشورها از جمله در کشورهای اروپایی نیز راه کارهایی برای کارآموزی جوانان بیکار و کسب مهارت وجود دارد، چنین وانمود سازند که این طرح به سود بیکاران و اشتغال‌زاست. ما خواهیم دید که این طرح نه فقط به سود بیکاران و شاغلان نیست و اشتغالی ایجاد نمی‌کند، که نتایج معکوسی نیز ببار می‌آورد و تا آنجا که به چارچوب‌ها و ضوابط این طرح برمی‌گردد، نه

فقط با آنچه که در کشورهای اروپایی اجرا می‌شود قابل قیاس نیست و زمین تا آسمان با آن تفاوت دارد، بلکه حتی نسبت به آنچه که در طرح‌های پیشین و یا حتی قانون کار جمهوری اسلامی پیش‌بینی شده است به مراتب عقب‌تر و ارتجاعی‌تر است. ما خواهیم دید که این یک طرح صددرصد ضد کارگری است و از جمیع جهات به سود سرمایه‌داران و به زیان طبقه کارگر است.

مطابق این طرح، پس از اعزام کارآموزان به کارخانه‌ها، اولاً هیچ مکانیزم نظارتی بر عملکرد کارفرما وجود ندارد و هیچ بحثی از انعقاد قرارداد میان کارفرما و کارآموز نیست. کارآموز فقط یک سوم حداقل دستمزد را که دولت می‌پردازد می‌گیرد اما برای کارفرما مجانی کار می‌کند. کارفرما کاملاً مختار است در حین دوره کارآموزی با پایان آن، عذر کارآموز را بخواهد و هیچ‌گونه تعهدی نسبت به جذب قطعی او ندارد. هیچ‌گونه برنامه‌ای برای آشنایی کارآموز با مسائل و آموزش‌های ایمنی وجود ندارد و کارآموز از همان آغاز مستقیماً در معرض حوادث ناشی از کار قرار می‌گیرد. علاوه بر همه این‌ها، کارآموز حتی از خدمات بیمه‌های اجتماعی و درمانی نیز محروم است. این در حالی است که در طرح‌های پیشین کارفرما موظف بود با کارآموز قرارداد منعقد کند، یک دوم حداقل دستمزد به او پرداخت می‌شد و در پایان دوره کارآموزی اگر کارفرما تمایلی به استخدام کارآموز نداشت، بایستی ۵۰ درصد هزینه‌ها را به دولت می‌پرداخت. حتی برطبق قانون کار نیز کارآموز، کارگر نوجوانی به حساب می‌آید که قانوناً از خدمات بیمه‌های اجتماعی و درمانی برخوردار است و آموزش‌های ایمنی کارآموز الزامی است. اما دست پخت جدید وزیر کار که زیر پوشش ایجاد اشتغال، تشدید استثمار و بیگاری نیروی جوان کار را سازمان می‌دهد، حتی از طرح‌های ارتجاعی پیشین نیز ارتجاعی‌تر است و برای نیروی کار زیان‌بارتر!

بدیهی است که سرمایه‌داران با حرص و ولع بی‌پایان از این طرح که باید آن را طرح مشترک دارودسته‌ی احمدی‌نژاد و روحانی به حساب آورد و علی‌ربیعی مجری آن است، استقبال خواهند کرد.

تاکنون همه بحث‌ها این بود که در دوره حسن روحانی طرح‌های گوناگونی به منظور آن‌که نیروی کار ارزان در اختیار سرمایه‌داران قرار دهد، به اجرا درآمده است، اما اکنون موضوع از این حد فراتر رفته و صحبت بر سر طرحی است که **نیروی کار مطلقاً مفت و مجانی** را در اختیار سرمایه‌داران قرار می‌دهد. اجرای این طرح به معنای محروم‌سازی میلیون‌ها دانش‌آموخته دانشگاهی و جویای کار از حداقل‌های حقوقی است که بخشا حتی در قانون کار جمهوری اسلامی نیز به رسمیت شناخته شده است. کارآموزان در حالی‌که در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها برای سرمایه‌داران کار می‌کنند و به شدت استثمار می‌شوند اما کارفرما ریالی به آن‌ها نمی‌پردازد.

بنابراین، طرحی که به نام بدلی کارآفرینی و اشتغال جوانان خوانده شده، جز بیگاری و تحمیل شرایط شبه برده‌داری بر جوانان و دانش‌آموختگان دانشگاهی چیز دیگری نیست.

این طرح البته فقط سازماندهی استثمار و بیگاری دانش‌آموختگان دانشگاهی نیست، طرح اخراج کارگران فعلاً شاغل هم هست. در طرح (کاج) دست‌پخت وزیر کار چنین قید شده است که واحد پذیرنده کارورز به ازاء هر ۵ نفر شاغل خود مجاز به پذیرش یک کارورز (کارآموز) می‌باشد. بدین ترتیب کارخانه‌ای که بفرض ۲۰۰ کارگر دارد، کارفرما می‌تواند ۴۰ کارآموز بگیرد و در جا ۴۰ کارگر شاغل را اخراج کند. کارفرما در حالی‌که از ۴۰ نیروی کار جدید به اندازه کارگران قبلی و یا حتی بیشتر کار می‌کند، اما مزدی به کارگر نمی‌دهد. حق اولاد و مسکن و غیره نمی‌پردازد، مجبور نیست سهم بیمه برای کارگران را به حساب سازمان تامین اجتماعی واریز کند، لازم نیست با کارگر قرارداد ببندد و نهایتاً نیازی به پرداخت سنوات بازنشستگی و دغدغه رعایت موازین مندرج در قانون کار و امثال آن هم نیست. بدیهی است که این ماجرا می‌تواند در دوره‌های بعدی نیز تکرار شود و سرمایه‌دار به تدریج نیروی کار مفت و مجانی را جایگزین بخش زیادی از نیروی کار فوق‌العاده ارزان کنونی سازد. در واقعیت امر در این طرح به اصطلاح اشتغال‌زایی نه فقط شغلی ایجاد نمی‌شود، بلکه کارگران شاغل نیز شغل خود را از دست می‌دهند. علاوه بر آن در وضعیت فرد جویای کار یا کارآموزی که برای رهایی از بیگاری، به بیگاری کشیده شده نیز چندان تغییر مثبتی روی نخواهد داد. کارآموز در حالی‌که به اندازه‌ی کارگران دیگر و حتی بیشتر کار می‌کند، از حقوق یک کارگر - در همان محدوده بسیار نازلی که بتوان از حقوق قانونی کارگر در جمهوری اسلامی صحبت کرد - برخوردار نیست. در طرحی که از همه جهت به سود سرمایه‌داران است، هیچ چشم‌انداز مثبتی برای استخدام و رهایی او از بیگاری وجود ندارد. این را هم اضافه کنیم در این طرحی که از همه جهت به سود سرمایه‌داران تنظیم یافته و اساساً بخاطر تشدید استثمار و افزایش سود سرمایه‌داران طراحی شده است، به این نکته نیز اشاره شده که در صورت استخدام کارورز (کارآموز) توسط پذیرنده (کارفرما)، کارفرما به مدت دو سال از تاریخ شروع به کار کارگر، از پرداخت حق بیمه معاف خواهد بود. این هم امتیاز دیگری است که دولت به کارفرما اعطا کرده است. سرمایه‌داران یکبار به‌طور کلی از پرداخت دستمزد معاف می‌شوند و بار دیگر از پرداخت حق بیمه حال اگر پرداخت سهم بیمه کارفرما را دولت تعهد کند، روشن است که آن را از جیب کارگران می‌پردازد. صرف‌نظر از این‌که در حال حاضر دولت حدود ۱۳۰ هزار میلیارد تومان به سازمان تامین اجتماعی بدهکار است! اگر هم چیزی به حساب سازمان تامین اجتماعی واریز نشود، باز این سرمایه سازمان تامین اجتماعی یعنی حاصل دسترنج کارگران است که هزینه می‌شود.

البته در کشورهای اروپایی نیز طرح‌های کارآموزی برای آموزش جوانان و جویندگان کار به اجرا گذاشته می‌شود با این تفاوت‌های بسیار

## طرح اشتغال‌زایی یا طرح بیکاری و اشتغال‌زدایی؟

### کمک های مالی

کمک مالی از ایران	۱۰۰۰ یورو
کانادا- ونکوور	
لاکومه	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
دمکراسی شورایی ۱	۱۰۰ دلار
دمکراسی شورایی ۲	۱۰۰ دلار
سونیس	
علی‌اکبر صفایی فراهانی	۳۰ فرانک
سیامک اسدیان (اسکندر)	۴۰ فرانک
حمید اشرف	۳۰ فرانک
محمد کاسه‌چی	۵۰ فرانک
امیر نبوی	۵۰ فرانک
دانمارک	
هوشنگ احمدی	۲۰۰ کرون
دکتر نریمیس	۲۰۰ کرون
خروش (ژوئن)	۲۰۰ کرون

از صفحه ۳

### خطری جدی‌تر از داعش

تقریباً عموم مناطق مرزی کشور وجود دارد که دولت‌های رقیب جمهوری اسلامی بخواهند با سرازیر کردن پول و سلاح، جنگ‌های داخلی منطقه را به درون مناطق مرزی ایران بکشانند و اگر چنین اتفاقی رخ دهد، قطعاً فاجعه‌ای به وقوع خواهد پیوست که تمام ایران را فرا خواهد گرفت.

جمهوری اسلامی با ادامه سیاست‌های ارتجاعی داخلی و خارجی خود دارد توده‌های مردم ایران را به سوی ورطه‌های هولناک و فاجعه‌های بزرگ سوق می‌دهد. به اوضاع فاجعه‌بار سوریه نگاه کنید و ببینید رژیم حاکم بر این کشور و کشمکش و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، چه بر سر مردم این کشور آورده اند. فراموش نباید کرد که جمهوری اسلامی با همین سیاست، صدام را تحریک به حمله به ایران کرد، هشت سال جنگی را ادامه داد که در جریان آن صدها هزار تن فقط از مردم ایران کشته و معلول شدند، مناطقی از کشور ویران شد و سرانجام نیز رهبران مرتجع دو کشور با یکدیگر آشتی کردند. نباید اجازه داد که این فجایع به شکل دیگری تکرار شود. هنوز فرصت برای رهایی از فاجعه‌ای که ارتجاع داخلی و خارجی، در تدارک ایجاد آن است، باقی است. کارگران و زحمتکشان ایران می‌توانند، مانع وقوع این فاجعه گردند، به شرطی که مصمم شوند، سرنوشت خود را به دست بگیرند و با سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار یک حکومت انقلابی شورایی، تمام مطالبات عموم مردم را به شکل رادیکال عملی سازند و با این اقدام ابتکار عمل را از دست ارتجاع داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی درآورند.

کارگر را بیش از پیش تشدید کند. اما کارگران در برابر این طرح فوق ارتجاعی که نه طرح اشتغال‌زایی که در بهترین حالت طرح اشتغال‌زدایی‌ست خواهند ایستاد. طبقه کارگر و تشکل‌ها و فعالان کارگری بدون شک در برابر این تعرض جدید سرمایه و در مخالفت با آن دست به اعتراض و مبارزه خواهند زد و دولت را مانند نمونه‌های پیشین از جمله طرح "استاد شاگری" یا "لایحه اصلاح قانون کار" به عقب‌نشینی وادار خواهند کرد.

طرحی که وزارت کار جمهوری اسلامی با نام اشتغال‌زایی در صدد است بر کارگران و جویندگان کار تحمیل کند چیزی جز به بیکاری کشیدن دانش‌آموختگان دانشگاهی و طرح بیکارسازی کارگران شاغل نیست که همه کارگران و جویندگان کار با آن مخالف‌اند. دانش‌آموختگان دانشگاهی که موضوع اصلی این طرح هستند، خواهان کار و شغل مناسب، خواهان دستمزد کافی، خواهان قرارداد و استخدام دائمی، خواهان ضمانت شغلی، بر خورداری کامل از بیمه خدمات درمانی و تامین اجتماعی هستند، به بیکاری تن نخواهند داد و برای دستیابی به این حداقل‌ها، به مبارزه علیه سرمایه‌داران، دولت و کارگزاران ریز و درشت آن‌ها روی خواهند آورد.

سرمایه داران همواره از انبوه بیکارانی که بخاطر فقر و گرسنگی آماده اند با کم‌ترین دستمزدها کارکنند، به سود خود و استثمار بیشتر طبقه کارگر بهره‌اند. در عین حال آن‌ها همواره تلاش کرده اند تا با ایجاد نفاق و چند دستگی در میان کارگران از جمله کارگران شاغل و بیکار، در راه اتحاد کارگران مانع تراشی کنند. کارگران پیشرو و تشکل‌های مستقل کارگری باید علیه این تلاش‌های مذبحانه افشاگری و آن را خنثی سازند. میلیون‌ها بیکار از جمله چند میلیون دانش‌آموختگان دانشگاهی بیکار و جویای کار که اکثریت آن‌ها خواه ناخواه در صفوف طبقه کارگر جای می‌گیرند، در خنثی سازی نقشه‌های شوم سرمایه داران و دولت آن‌ها و حفظ اتحاد کارگران نقش مهمی دارند. آن‌ها در عین حال می‌توانند صفوف بیکاران را متحد سازند و با ایجاد تشکل مستقل ویژه کارگران بیکار و جویای کار، از حقوق دانش‌آموختگان دانشگاهی و همه‌ی بیکاران و جویندگان کار دفاع کنند.

بزرگ که اولاً کارآموز در تمام دوران کارآموزی حداقل دستمزد و حقوق را دریافت می‌کند. هزینه ایاب و ذهاب و لباس کار به او پرداخت می‌شود، ثانیاً کارآموز چه در دوره کارآموزی چه قبل و چه بعد از آن، از بیمه کامل درمانی و خدمات اجتماعی برخوردار است و ثالثاً چنانچه کارفرما کارآموز را استخدام نکند، یا پس از مدتی کار، دوباره بیکار شود، هزینه‌های زندگی او توسط اداره بیکاری و اداره خدمات اجتماعی تامین می‌شود و هیچ خللی در وضعیت بیمه و تامین معاش وی به وجود نمی‌آید. بنابر این مقایسه طرح‌های به اصطلاح اشتغال‌زایی از نوع طرح "کاج" علی‌رغمی وزیر کار رژیم با برنامه‌های آموزش کارآموزان و جویندگان کار در کشورهای اروپایی، قیاسیست مع‌الفارق و بکلی بی‌مصدق!

این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که اقدامات و اجرای طرح‌های گوناگون به سود سرمایه‌داران و به منظور تشدید استثمار طبقه کارگر، در دوره‌ی حسن روحانی بیش از پیش افزایش یافته است. سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال که تماماً به سود استثمارگران و به زیان کارگران است گسترش بیشتری یافته است. روحانی که مکرر از ضرورت سرمایه‌گذاری خارجی سخن گفته و در پهن کردن فرش قرمز زیر پای شرکت‌ها و سرمایه‌داران خارجی سر از پا نمی‌شناسد در صدد آن است که هدایای وسوسه‌انگیزی را به آن‌ها اعطا کند. تلاش‌های چهار ساله علی‌رغمی وزیر کار روحانی برای به تصویب رساندن "لایحه اصلاح قانون کار" دست‌پخت کابینه احمدی‌نژاد، بدلیل مخالفت شدید کارگران و عکس‌العمل اعتراضی تشکل‌های کارگری و بخش‌های پیشرو طبقه کارگر، با شکست روبرو شد. درست در آستانه "انتخابات" ریاست‌جمهوری، علی‌رغمی لایحه فوق را از مجلس پس گرفت. اما همین‌که سروصدای "انتخابات" خوابیدو شیدان و کارگزاران سرمایه، بهره‌برداری از این ماجرا را انجام شده یافتند، در ادامه سیاست‌های ضد کارگری و پروار سازی بیش از پیش سرمایه‌داران، بار دیگر تعرض دیگری را علیه طبقه کارگر سازمان دادند. کابینه روحانی تحت پوشش طرح اشتغال‌زایی، در واقع می‌خواهد دانش‌آموختگان دانشگاهی را به بیکاری بگمارد، نیروی کار مفت و مجانی به سرمایه‌داران اعطا کند، نیروی کار شاغل را از کار بیکار و استثمار طبقه

**دولت موظف است برای تمام**

**بیکاران و جویندگان کار،**

**اشتغال ایجاد نماید**

## ورشکستگی موسسات اعتباری و چشم‌انداز تیره اقتصاد سرمایه‌داری ایران

ورشکست می‌شود. برای نمونه در سال ۸۲، صندوق قرض‌الحسنه "الطه" و "محمدرسول الله جی اصفهان" اعلام ورشکستگی کردند. این دو صندوق در مجموع ۲۴۰ هزار سپرده‌گذار داشتند که ورشکستگی آن‌ها منجر به اعتراضاتی در شهر اصفهان شد. اما بویژه پس از روی کار آمدن کابینه‌ی روحانی است که مساله ورشکستگی موسسات مالی و اعتباری و حتا بانک‌ها به یک معضل بزرگ اقتصادی تبدیل شد.

ورشکستگی موسسه مالی و اعتباری "ثامن الحجج" در سال ۹۴ که به طور رسمی در سال ۹۵ منحل گردید، اولین بروز حاد بحران اقتصادی در موسسات مالی بود که سروصدای زیادی نیز برپا کرد. موسسه اعتباری "ثامن الحجج" ۱۲۸ هزار میلیارد سپرده از ۲ میلیون و سیصد هزار سپرده‌گذار جذب کرده بود که از این میزان ۷۰ هزار میلیارد ریال را تنها صرف خرید املاک و مستغلات کرده بود که با رکود مسکن با مشکل بازپرداخت بهره سپرده‌ها روبرو گردید. این موسسه سالانه می‌بایست حدود ۳۰ هزار میلیارد بهره به سپرده‌گذاران می‌پرداخت. هنگامی که این موسسه ورشکسته و منحل اعلام گردید تنها ۸ هزار و ۶۰۰ میلیارد ریال موجودی به صورت واقعی در آن باقی مانده بود.

پیش از آن موسسه اعتباری (تعاونی) "میزان" با ۷۰۰ هزار سپرده‌گذار و چهار هزار سهامدار و ۱۱۰ شعبه در سراسر کشور اعلام ورشکستگی کرده بود که دولت برای جلوگیری از بروز بحران و اعتراض سپرده‌گذاران، بانک صادرات را به عنوان بانک مسئول برای تصفیه حساب سپرده‌گذاران تعیین کرد. اگرچه با گذشت ۲ سال هنوز اصل پول اغلب سپرده‌گذاران پرداخت نشده است. موسسه اعتباری میزان یکی از ۳ موسسه اعتباری بود که به دلیل دادن وام کلان به شرکت "پدیده شاندیز" با بحران مالی روبرو شده بودند.

اگر در سال ۸۲ ورشکستگی موسسات مالی بیش از هر چیز نتیجه فساد حاکم بر سیستم مالی و از جمله صندوق‌های قرض‌الحسنه بود، علت اصلی ورشکستگی‌های اخیر - جدا از نقشی که سیستم فاسد بانکی داشته و دارد - بحران عمیق اقتصادی است که بعد از تحریم‌های نفتی به یکباره به صورت انفجاری خود را نشان داد. بالا رفتن سرسام‌آور بهای نفت و پس از آن تحریم‌های نفتی که باعث کاهش شدید درآمدهای دولت گردید، دو علت اصلی تیلور حاد بحرانی بودند که دهه‌ها به صورت بحران رکود - تومی بر اقتصاد ایران سایه افکنده بود.

در وهله اول، درآمدهای بالای نفتی با سیاست‌های اقتصادی دولت در تزیق این درآمد به بازار، منجر به افزایش شدید نقدینگی در جامعه شد، اما در مرحله‌ی بعد، زمانی که دولت به واسطه‌ی تحریم‌های هسته‌ای از درآمدهای بی سابقه‌ی نفتی محروم گردید، هم از قدرت دولت برای کنترل بازار کاسته شد و هم دولت را به دلیل حجم بزرگ آن با موانع بزرگ مالی از

جمله کسری بودجه تا ۵۰ درصد روبرو ساخت که منجر به افزایش مجدد نقدینگی و از دست رفتن هر چه بیشتر کنترل بازار گردید. درست در همین سال‌هاست که ما شاهد شتاب‌گیری در ثروتمند شدن بخش کوچکی از جامعه هستیم. در این سال‌ها شکاف طبقاتی به شکلی بی سابقه افزایش یافت و در حالی که جمعیت زیر خط فقر کشور را به ۷۰ درصد رساند، اقلیتی کوچک به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافتند؛ تا جایی که به گفته‌ی مصباحی مقدم نماینده سابق مجلس در یک گفتگوی تلویزیونی، هم اکنون تنها ۲ درصد خانوارهای کشور مالک ۸۰ درصد سپرده‌های بانکی هستند و این روندی است که در سال‌های اخیر افزایش یافته و تعداد کسانی که صاحبان این وجوه هستند مدام کاهش می‌یابد.

واقعیت اقتصاد ایران این است که افزایش سرسام‌آور تعداد بانک‌ها و موسسات مالی هیچ ربطی به رونق اقتصادی نداشت، بلکه این موسسات مالی تنها بستری را فراهم ساختند تا اقلیتی کوچک با جمع‌آوری هر چه بیشتر نقدینگی، بخش‌های هر چه بزرگتری از اقتصاد را ببلعند. سرمایه‌گذاری بانک‌ها و موسسات اعتباری در بخش مسکن، خرید و فروش ارز و سکه، بازرگانی و برخی از رشته‌های خاص صنعتی که با رانت همراه است (مانند پتروشیمی) نشان از این حقیقت دارد.

براساس گزارش سال گذشته‌ی "مرکز پژوهش‌های مجلس"، ۵۷ درصد دارایی، ۲۵/۵ درصد فروش و ۱۷ درصد ارزش افزوده ۵۰۰ شرکت برتر ایرانی مربوط به گروه بانک‌ها و موسسات اعتباری بوده است. در بین ۱۰ شرکت برتر کشور با بالاترین میزان دارایی، ۸ مورد مربوط به گروه بانک‌ها و موسسات اعتباری می‌باشد، و این تازه شرکت‌هایی هستند که به طور مستقیم وابسته به بانک‌ها هستند. قریب به اتفاق شرکت‌های بزرگ (به‌غیر از شرکت‌هایی که مستقیماً متعلق به دولت هستند) یا به طور مستقیم متعلق به بانک‌ها و موسسات اعتباری هستند و یا متعلق به سهامداران اصلی این بانک‌ها و موسسات می‌باشند که اغلب نیز با گرفتن وام از همان بانک‌ها به تملک درآورده‌اند. حجم نقدینگی در سال ۸۴ یعنی سال آغاز به کار کابینه اول احمدی‌نژاد ۶۷ هزار میلیارد تومان بود که در طول ۱۲ سال به ۱۲۵۳ هزار میلیارد تومان رسیده است یعنی نزدیک به ۱۹ برابر. رشد نقدینگی در کابینه‌های احمدی‌نژاد به طور متوسط سالانه بالای ۲۶ درصد بود که در دوره‌ی روحانی به بیش از ۲۸ درصد رسید. روحانی خود رشد نقدینگی در دوره‌ی چهار ساله‌ی ریاست خود را ۲۵ درصد اعلام کرده است، اما در هر صورت نقدینگی در طول ۴۴ ماه کابینه‌ی روحانی ۷۷۳ هزار میلیارد تومان افزایش یافت، یعنی ۶۲ درصد از کل نقدینگی موجود مربوط به این ۴۴ ماه است. این میزان از رشد نقدینگی در حالی بوجود آمد که در اغلب این سال‌ها اقتصاد با رشد منفی همراه بود و درآمد سرانه نیز روند نزولی طی کرد. براساس

آمارهای صندوق بین‌المللی پول (که خود متکی به آمارهای رسمی دولتی است) در حالی که درآمد سرانه تولید ناخالص ملی در پایان سال ۲۰۱۴، ۲۹۰۵ دلار بود، در سال ۲۰۱۵ به ۴۷۱۰ و در سال ۲۰۱۶ به ۴۶۸۰ دلار کاهش یافت. همچنین حجم تولید ناخالص ملی نیز که در سال ۲۰۱۳، ۵۱۱ میلیارد دلار بود در سال ۲۰۱۶ به ۴۱۲ میلیارد دلار کاهش یافت.

یعنی در حالی که در اقتصادهای جهان سرمایه‌داری به طور عموم میزان نقدینگی متأثر از حجم اقتصاد است و هر آینه اقتصاد بزرگتر شود به نسبتی بر میزان نقدینگی افزوده می‌شود، در ایران عکس آن اتفاق افتاد و در حالی که اقتصاد با رشد منفی روبرو بود و به عبارتی کوچکتر شده بود، نقدینگی به طرز بی‌سابقه‌ای افزایش یافت.

اما این افزایش نقدینگی چگونه شکل گرفت؟! عوامل متعددی که همگی در اساس ریشه در ساختار نظام سرمایه‌داری در ایران دارند در این موضوع تاثیر داشته‌اند از جمله کسری بودجه‌ی دولت، اما مهم‌ترین عامل، فساد در سیستم مالی بود که با سوء استفاده‌ی طبقه حاکم از این فساد، ضمن افزایش بی‌سابقه‌ی فاصله‌ی طبقاتی به بحرانی عمیق و غیرقابل حل تبدیل گردید.

اما چرا غیرقابل حل؟! شاید تنها بیان یک نمونه کافی باشد و آن همان وضعیت کنونی بهره‌ی بانکی است. در حالی که شورای پول و اعتبار نرخ بهره روزشمار برای سپرده‌داران را ۱۰ درصد اعلام کرده است، بانک‌ها و موسسات خصوصی و حتا برخی از بانک‌های دولتی این نرخ را به ۲۲ درصد رسانده‌اند. این در حالی‌ست که با این نرخ بهره و در این رکود عمیق اقتصادی امکان این که بانک‌ها بتوانند در درازمدت پاسخگوی بهره سپرده‌گذاران باشند بسیار کم و حتا غیرممکن است. وقتی یک بانک یا موسسه مالی به سپرده‌گذار بهره ای برابر با ۲۲ درصد می‌دهد، به این معناست که باید این پول را با نرخ بالاتر به کسی وام بدهد تا هم بتواند از عهده‌ی پرداخت بهره سپرده‌گذار برآید و هم بانک ضمن پوشش هزینه‌ها بهره نیز کسب کند. اما آیا در شرایط کنونی اقتصادی این امر امکان‌پذیر است؟! خیر! بویژه در رشته‌های صنعتی این امری محال است.

در دوره‌ای که تورم به ۴۰ درصد رسید و نرخ دلار در مدت کوتاهی بیش از دو برابر شد، می‌شد در کارهای دلالی سودهای نجومی بدست آورد. اما آن دوران به پایان رسید. سهامداران بانک‌ها از پول‌های جمع‌آوری شده در موسسات خود با بهره‌گیری از آن شرایط به ثروت‌های افسانه‌ای دست یافتند (همان‌طور که در دوران جنگ ایران و عراق بعضی‌ها از دلار دولتی به ثروت‌های افسانه‌ای رسیدند)، اما حالا با رکودی که در همه جا از جمله مسکن حاکم است، حتا در صورت رشد چند درصدی اقتصاد نمی‌توان بهره ۲۲ درصدی به سپرده‌گذار داد، نگاهی به نرخ بهره سپرده در دیگر کشورهای جهان سرمایه‌داری به‌ویژه کشورهای پیشرفته‌ی اروپایی گواه این مدعاست. بنابر این بانک‌ها و موسسات مالی چه می‌کنند؟! آن‌ها در واقع با پول نداشته کار می‌کنند. یعنی از سیدی وام می‌دهند که خالی‌ست. بسیاری از بانک‌ها هم اکنون به

## ورشکستگی موسسات اعتباری و چشم‌انداز تیره اقتصاد سرمایه‌داری ایران

دلیل سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف اقتصاد و وام‌هایی که سوخت شده و یا بازگردانده نمی‌شوند به صورت واقعی موجودی ندارند اما به رغم آن همچنان از همان سبد خالی وام می‌دهند و البته برای سرپا ماندن چاره‌ای نیز ندارند. چرا که در غیر این صورت نه قادر به بازپرداخت بهره سپرده‌گذاران هستند و نه قادر به پاسخگویی به هزینه‌های بانک. از همین رو با حساب‌سازی و احتساب سرمایه‌های راکد و یا حتا از بین رفته از جمله وام‌های غیرقابل وصول به عنوان موجودی بانک، به وام دادن با بهره‌ی بالا به مشتریان خود ادامه می‌دهند، اما به دلیل فساد سیستم بانکی و نبود شفافیت کک کسی هم نمی‌گردد و بانک‌ها و موسسات به کسی نیز جوابگو نیستند، از جمله دولت که خود ۱۵۰ هزار میلیارد تومان به همین بانک‌ها بدهکار است (۱). این‌گونه است که نقدینگی (حجم پول و شبه پول) به شکلی وحشتناک بالا می‌رود. پول‌هایی وام داده می‌شوند که وجود ندارند و جالب آن‌که همین پول‌های وام داده شده هم به دلیل بهره‌ی بالا بازگردانده نمی‌شوند (۲)، همین‌طور بهره‌هایی به سپرده‌ها پرداخت می‌شود که به صورت واقعی وجود ندارند اما این بهره‌ها بر روی کاغذ پرداخت می‌شوند، برای مثال تنها در سال ۹۴، ۱۵۰ هزار میلیارد تومان بهره به صاحبان سپرده‌ها توسط بانک‌ها و موسسات اعتباری پرداخت شد که معنایی جز افزایش نقدینگی ندارد.

به گفته‌ی وزیر اقتصاد، از ۳۴۰ هزار میلیارد تومان تسهیلات ارائه شده از سوی بانک‌ها، ۶۰ درصد مربوط به استمهال است، یعنی این‌که ۶۰ درصد وام‌ها در واقع وام نیستند، بلکه تمدید وام‌های گذشته هستند که پرداخت نشده و گیرندگان آن‌ها قادر به بازپرداخت اصل وام نیستند. در بسیاری از موارد حتا گیرندگان وام‌ها بهره وام‌ها را نیز پرداخت نمی‌کنند. براساس گزارش سال گذشته‌ی "مرکز پژوهش‌های مجلس" مطالبات بانکی که وصول‌شان مشکوک است یا به عبارتی روشن‌تر امکان سوخت شدن وام پرداخت شده زیاد است، در مجموع ۶۴ درصد کل وام‌های داده شده است!!!

به گفته‌ی کامران ندری، مدیر گروه بانکداری اسلامی پژوهشکده پولی و بانکی، نرخ بالای سود سپرده در بانک‌ها باعث رشد نقدینگی در کشور شده است. وی همچنین وصول وام‌های بازگشت داده نشده را بسیار سخت دانست. وی می‌گوید: "در حال حاضر این رشد نقدینگی در کشور مانند آب جمع شده پشت سد است و هر لحظه امکان شکستن این سد وجود دارد". اما این به چه مفهوم است؟!

موسسات اعتباری "کاسپین"، "آرمان"، "ثامن الحجج" و "میزان" نمونه‌های روشن آن هستند. اگر امروز بخواهند کسانی که در بانک‌ها چه دولتی و چه خصوصی سپرده دارند، سپرده‌های خود را بیرون بکشند، هیچ کدام از بانک‌ها، حتا بانک ملی، قادر به پرداخت سپرده‌های مردم نیستند.

اول آن‌که تمام این بانک‌ها بیشتر از دارایی‌های خود وام داده‌اند، دوم آن‌که بخش بزرگی از وام‌های داده شده بلوکه شده‌اند و سوم آن‌که بخش بزرگی از دارایی بانک‌ها غیرنقدی ست و به صورت کارخانه، ساختمان و غیره درآمده است.

حال دولت سعی دارد برای جلوگیری از فروپاشی سیستم مالی و علنی شدن ورشکستگی بانک‌ها با افزایش سرمایه‌ی بانک‌ها، با "شماره‌ی بازی" و به واسطه‌ی بانک مرکزی، و یا حتا با بهره‌گیری از صندوق توسعه ملی (برای نمونه در رابطه با بانک ملی)، قدرت مالی بانک‌ها را افزایش دهد. اما این در حالی‌ست که با وجود نرخ بالای بهره سپرده و بهره‌ی وام، افزایش سرمایه تنها حکم مسکنی را خواهد داشت که حتا عرش به چند ماه نیز نمی‌رسد، اما ضرر این مسکن این است که درد این بار شدیدتر به بیمار هجوم می‌آورد. تمام این پول‌ها که از طریق بانک مرکزی و یا صندوق توسعه ملی تزریق می‌شوند، در عمل وارد چرخه‌ای می‌شوند که در نهایت به جیب اقلیتی کوچک و یا همان ۲ درصد از خانوارها ریخته خواهد شد. نمونه‌ی این اقدامات هم در تمام دوره‌های گذشته بوده و هیچ نتیجه‌ی جز ویرانی بیشتر اقتصاد به بار نیاورده است، سیاست‌هایی همچون وام‌های اشتغال‌زایی، اشتغال‌خانی، وام بنگاه‌های کوچک و متوسط و مانند آن. دلیل آن نیز روشن است: ساختار اقتصاد سرمایه‌داری ایران.

واقعیت این است که هم اکنون تعادل اقتصادی کلا به هم ریخته است. اکثریت بزرگی از جامعه زیر خط فقر زندگی می‌کنند و به دلیل سیاست‌های دولت در پایین نگاه داشتن دستمزد کارگران و حقوق کارمندان و معلمان، قدرت خرید از بخش بزرگی از جامعه سلب شده است. در سوی دیگر دولت نیز به دلیل بدهی سرسام آور که بیش از ۷۰۰ هزار میلیارد تومان برآورد می‌شود، کمبود منابع مالی، هزینه‌های جنگی، نظامی و امنیتی و دستگاه عریض و طویل مذهبی و بوروکراسی اداری قادر به سرمایه‌گذاری در بخش‌های عمرانی و رفاهی برای تحرک اقتصاد نیست.

حال در چنین شرایطی دارندگان سرمایه، برای کسب سود، در حالی که صنایع با رکود و تعطیلی روبرو بوده و بازاری برای کسب سود به صورت واقعی وجود ندارد، به بازارهای کاذب و غیرواقعی روی می‌آورند که منجر به رشد بانکداری می‌شود و این بانکداری که هیچ ارزشی به صورت واقعی ندارد هر لحظه امکان ترکیب دارد مانند آن‌چه که در سال ۲۰۰۷ در آمریکا رخ داد. یک نمونه‌ی آن در ایران بازار بورس است که هر از چندگاهی بالا می‌رود و سرمایه‌ها را به خود جذب می‌کند، اما بعد از مدتی به یکباره سقوط می‌کند و برگه‌های سهام ارزش یک ورق پار ه را پیدا می‌کنند. در نتیجه بسیاری از سهامداران کوچک ورشکست شده و به جمع فقرا افزوده می‌شوند. وضعیت سپرده‌ها در موسسات اعتباری نیز به نوعی همین قمار است. هم اکنون صاحبان سپرده‌ها در موسسات اعتباری باید سال‌ها صبر کنند تا در بهترین حالت اصل پول خود را دریافت کنند و این در حالی‌ست که سالانه از ارزش

و قدرت خرید پولی که به سپرده گذاشته بودند کاسته می‌شود.

نتیجه آن که بحران اقتصادی ایران وارد یک دور تسلسلی شده که هیچ راه حل بورژوازی برای برون رفت از آن وجود ندارد. این بحران مندام اما در اثر سیاست‌های اقتصادی طبقه حاکم همگام با عمیق‌تر شدن شکاف طبقاتی، عمیق‌تر شده و نتایج ویران‌گری از خود بر جای می‌گذارد. دولت بورژوازی حاکم بر ایران قادر نیست تا ابد با بازی‌های این‌چنینی بر ورشکستگی بانک‌ها سرپوش بگذارد. بورژوازی ایران به دلایل سیاسی و حتا اقتصادی قادر نیست با جذب سرمایه گذاری خارجی رونق اقتصادی و بازار کار ایجاد کند. تنها مزیت اقتصادی ایران صنعت نفت و صنایع جانبی آن است که آن هم به دلیل شرایط حاکم بر تولید و بازار نفت، دیگر از آن سودهای نجومی خبری نیست. تولید نفت "شیل" روز به روز بیشتر و ارزان‌تر شده و انحصار نفت و رانت حاصل از این انحصار را از دست کشورهای محدود از جمله سازمان اوپک می‌رود تا به طور کامل خارج کند. به گونه‌ای که حتا بحران‌های سیاسی منطقه خاورمیانه از جمله بحران اخیر در روابط قطر و دیگر کشورهای عربی و در راس آن عربستان منجر به بالا رفتن قیمت نفت نشده و هم اکنون نفت برنت دریای شمال ۴۸ دلار و سید نفتی اوپک کمتر از ۴۶ دلار به فروش می‌روند.

تنها سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است که می‌تواند اقتصاد ایران را بطور قطعی از بحران برهاند و با انجام یک رشته اقدامات انقلابی و رادیکال اقتصادی مانند ملی کردن کلیه صنایع و موسسات متعلق به سرمایه داران بزرگ، ملی کردن بانک‌ها و دیگر موسسات مالی، ملی کردن تجارت خارجی و امثال آن، ضمن بهبود شرایط معیشتی کارگران و زحمتکشان، برای جویندگان کار و تمام بیکاران، کار ایجاد کند و با ریشه کن ساختن فقر و نگرگونی تام و تمام مناسبات موجود، راه را برای پیشرفت‌های بعدی طبقه کارگر هموار سازد.

پی نوشت:

۱ - به گفته‌ی سیف رئیس کل بانک مرکزی، "انباشت شدن مطالبات بانک‌ها و عدم پرداخت تسهیلات باعث شده تا منابع درآمدی بانک‌ها قفل شود و در نتیجه بسیاری از بانک‌ها زیان‌ده شده و سرمایه آنها منفی شود، اما چون برخی از این بانک‌ها دولتی هستند مورد حمایت قرار می‌گیرند" (روزنامه شهروند اردیبهشت ۹۴). همچنین روزنامه "آرمان" در تاریخ ۲۴ آذر ۹۵ با بیان این که "شاید برخی از بانک‌ها بتوانند در ظاهر وضعیت مالی و پولی خود را خوب نشان دهند، اما در باطن بیشتر بانک‌ها ورشکسته‌اند و در باتلاق تنگنای مالی قرار دارند"، به نقل از وحید شقاقی شهری می‌نویسد: "با توجه به اینکه حدود ۶۰ درصد منابع نظام بانکداری ما بلوکه شده است، این نظام در شرایط فعلی عملا دست به جذب سپرده به هر قیمتی زده است و به انحصاری مختلف روی آن مانور می‌دهد. این موضوع در آینده به بازی خطرناکی تبدیل می‌شود که نظام بانکی را به ورطه فروپاشی می‌کشاند".

۲ - به گفته‌ی مسعود خوانساری رئیس اتاق بازرگانی "۳۳ درصد مطالبات معوق بانکی متعلق به ۵۰ شرکت بزرگ است".

## کشتارهای دهه ۶۰، طنابی بر گردن جمهوری اسلامی

یک دهه مظلوم و در عین حال بسیار مهم و سرنوشت ساز در تاریخ انقلاب اسلامی است که متأسفانه ناشناخته مانده و اخیراً هم بوسیله برخی بلندگوها و صاحبان آن‌ها مورد تهاجم قرار گرفته است.

رهبر مطلق العنان جمهوری اسلامی با این مقدمه چینی و بیان اینکه "ذهن نسل جوان، بیش از دیگران در معرض حملات تحریف کنندگان قرار دارد"، خود به طرز مشتمز کننده ای تلاش کرد تا موضوع جنایات و اعدام‌های دستجمعی زندانیان در دوران خمینی را تحریف نموده و وارونه جلوه دهد. او که به شدت نگران هرچه بیشتر آشکار شدن حقایق خونبار دوران خمینی در ذهنیت جوانان و کلیت جامعه است، به همه دستگاه‌های حکومتی، نهادهای تبلیغاتی و به طور اخص قلم به دستان مزدور و آنهایی که به زعم او "اهل فکر" هستند، توصیه کرد: "تا در قضاوت راجع به دهه ۶۰ جای شهید و جلاّد عوض نشود".

به راستی چه اتفاقی در جامعه افتاده و یا در شرف رخ دادن است که خامنه‌ای در این مقطع زمانی تا بدین حد نگران روشن شدن جنایات و درنده خویی‌های جمهوری اسلامی در دوران خمینی شده است؟ تا جایی که با نگرانی در سخنرانی اخیرش از شرایط پیش آمده به عنوان عوض شدن جای "شهید و جلاّد" یاد کرده است.

بر کسی پوشیده نیست که طی چند سال گذشته انحصار اطلاع‌رسانی و کتمان حقایق در جامعه از سیطره مطلق خبرگزاری‌های حکومتی خارج شده است. وجود اینترنت، سایت‌های متنوع خبری، شبکه‌های گسترده ماهواره‌ای و مهمتر از همه اطلاع‌رسانی سریع و بی‌وقفه فعالیت اجتماعی در دنیای مجازی، هم اینک راه را بر دروغ بافی‌ها و کتمان هرگونه جنایت و کشتار توسط حکومت‌های دیکتاتوری بسته است.

اگر در دهه شصت، هیئت حاکمه ایران در پی سرکوب گسترده نیروهای سیاسی و پیامد آن با برخورداری از همه امکانات رسانه‌ای، صوتی و تصویری که در انحصار مطلق خود داشت، توانست جنایات و کشتارهای وسیع آن دوره را از چشم توده‌های مردم پنهان و در موارد عدیده ای هم در جاده‌های یکطرفه با تحریف حقایق، وحشیگری‌ها و عملکرد جنون‌آمیز خود را موجه جلوه دهد، اکنون اما، جمهوری اسلامی با شرایط دیگری مواجه است. شرایطی بسیار متفاوت با دهه شصت و آن سال‌هایی که با استفاده از اختناق مطلق خبری در جامعه، بیدادگری‌ها و تمای جنایات خود را توجیه و وارونه به خورد جامعه می‌داد. واضح است که شرایط جدید با ویژگی‌های اطلاع‌رسانی کنونی اش، هرگز نمی‌تواند برای یک نظام سرکوبگر و رهبر مطلق‌العنانی همچون خامنه‌ای، خوشایند باشد.

بی‌تردید، برای نسل جوان امروزی که تحت شرایط اطلاع‌رسانی کنونی، در پی هر حادثه‌ای که در ایران و جهان رخ می‌دهد، تنها پس از چند دقیقه حتماً از جزئیات ماجرا نیز باخبر می‌شوند، پنهان‌سازی جمهوری اسلامی و پیامد آن

بی‌خبر ماندن بخش وسیعی از جامعه از آنهمه شکنجه و تجاوز، از آن همه بیداد و ستمگری و فشارهای مرگ‌آسایی که به زندانیان در دوران خمینی وارد می‌شد، هرگز قابل فهم نیست. کشتار و اعدام‌هایی که در سال‌های ۶۰ تا ۶۲ بعضاً به ۳۰۰ نفر در روز می‌رسید. فهم این مطلب که نسلی از برومندترین جوانان ایران طی سال‌های دهه ۶۰ توسط خمینی جلاّد و دستگاه قضایی او در زیر شکنجه و تجاوز و با بی‌خبری محض به تاراج و کشتار رفتند، مسلماً برای جوان امروزی و همه‌انهایی که از جنایات جمهوری اسلامی در دوران خمینی بی‌خبر مانده‌اند، چندان سهل و آسان نیست.

برای جامعه و نسل جوان کنونی، که خبر هر اعدام و کشتار، هر اعصاب‌خردی زندانیان یا هر تعرض زندانبانان به زندان و بند را در کمترین زمان ممکن از طریق شبکه‌های اجتماعی با خبر و خود نیز اخبار را در گستره‌ای وسیع اطلاع‌رسانی می‌کنند، تصور اینکه در تابستان ۶۷ چندین هزار زندانی سیاسی، طی کمتر از دو ماه در بی‌خبری محض به دار آویخته شدند و خمینی و دار و دسته اش دست کم برای چند ماه توانستند انجام چنین کشتار وحشتناکی را حتماً از نگاه تیز بین خانواده‌های زندانیان اعدام شده نیز پنهان سازند، هرگز قابل درک و فهم نیست. آنهم کشتار زندانیانی که پیشتر در بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی بدون داشتن وکیل مدافع و بدون برخورداری از کمترین شرایط امکانات یک دادرسی عادلانه، جملگی توسط همان قضات برگزیده خمینی به حبس محکوم شده بودند. زندانیانی که دوران حبس خود را می‌گذرانند و بعضاً با تمام شدن سال‌های محکومیت خود در انتظار آزادی، روز شماری می‌کردند. اما، هزاران تن از همین زندانیان محکوم به حبس، در مرداد و شهریور ۶۷ با یک دستور جنون‌آمیز خمینی به چوبه‌های دار آویخته شدند. فرمانی که در اوین و گوهردشت توسط آدمکشانی همچون ابراهیم رئیسی و مصطفی پورمحمدی به فعل درآمد و در سایر زندان‌ها نیز توسط نمایندگان وقت وزارت اطلاعات و دادستانی اجرا شد.

هیئت حاکمه ایران، از یک سو با برخورداری از تمام امکانات رسانه‌ای و تبلیغاتی خود و از سوی دیگر در پی بی‌خبری عمومی جامعه از اعدام‌های دهه شصت، تا سال‌های مدیدی توانست تمام جنایات آن دوره و به ویژه قتل عام عمومی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ را در پرده‌ای از ابهام نگه‌دارد. با حوادث سال ۸۸ و از پرده بیرون افتادن ماجرای زندان کهریزک، تنها گوشه کوچکی از جنایات جمهوری اسلامی برای نسل جوان امروز و بخش‌های وسیع‌تری از جامعه آشکار شد. در تمامی این سال‌های سپری شده، خانواده‌های زندانیان جانباخته و به طور اخص مادران خاوران، در تلاشی بی‌وقفه به دادخواهی از فرزندان خود برخاستند و با فداکاری و تحمل شدیدترین فشارها، اجازه ندادند تا یاد و خاطره سترگ جانباختگان دهه ۶۰ در سکوت جمهوری اسلامی زیرغبار فراموشی

مدفون گردد. علاوه بر مادران خاوران، کوشش نیروهای مترقی، سازمان‌های چپ و کمونیست و فعالان اجتماعی نیز گام دیگری در عبور از خطوط قرمز رژیم و روشنگری در مورد کشتار و جنایات هیئت حاکمه ایران در دهه شصت بود. چرا که جمهوری اسلامی، هرگونه ورود به موضوع قتل عام جمعی زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ را به عنوان خط قرمز خود اعلام کرده بود. برگزاری دادگاه ایران تریبونال در سال‌های اخیر و محکومیت جمهوری اسلامی در عرصه حقوقی و بین‌المللی نیز اقدام عملی دیگری بود، که برای نخستین بار موضوع کشتارهای دهه ۶۰ را در عرصه داخلی و بین‌المللی در ابعادی چند ده میلیونی بازتاب داد.

پخش علنی نوار صوتی جلسه آیت الله منتظری در دیدار با ۴ عضو هیئت مرگ خمینی، شامل حسینعلی نیری، مرتضی اشراقی، ابراهیم رئیسی و مصطفی پورمحمدی و بازتاب میلیونی آن در شبکه‌های اجتماعی داخل کشور، بیش از همیشه چهره خوفناک خمینی و قصاب‌خانه قضایی جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشت. تا اینجای کار، همه افشاگری‌ها در مورد کشتارهای دهه شصت، تماماً توسط نیروهای مخالف نظام و یا بعضاً توسط عناصر "غیر خودی" جمهوری اسلامی صورت گرفته بود. "انتخابات" ریاست جمهوری در اردیبهشت ۹۶ و طرح موضوع ۳۸ سال صدور احکام "زندان و اعدام" در کارزارهای انتخاباتی توسط حسن روحانی علیه رئیسی و دستگاه قضایی جمهوری اسلامی، آخرین ترکشی بود که بر گرده خمینی و خامنه‌ای فرود آمد.

در واقع، خط قرمزی را که طبقه حاکم طی سال‌های متمادی برای عناصر منتقد درون نظام در ممانعت از ورود به موضوع قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ ترسیم کرده بود، در طی افشاگری‌های وسیع چند سال گذشته، هم اینک به صورت طنابی بر گلوی مجموعه هیئت حاکمه ایران فشرده شده است.

با اینهمه، هنوز جای این پرسش باقی است که چرا خمینی و دار و دسته اش پس از به قدرت رسیدن، چنین وضعیت مرگباری را بر جامعه حاکم کردند؟ پاسخ به این پرسش، اگرچه خود نوشتار مبسوط دیگری را می‌طلبد، اما لازم است در همین جا مختصراً به آن پرداخته شود.

واقعیت این است که توده‌های میلیونی مردم ایران در پی انقلاب ۵۷ پیش از هر چیز برای رسیدن به نان، آزادی و عدالت اجتماعی در اعتراضات خیابان‌ها حضور پیدا کردند. نان و عدالت اجتماعی، یعنی دست‌یابی به رفاه عمومی و تامین نیازهای اولیه یک زندگی شرافتمندانه از قبیل اشتغال، بیمه بیکاری، داشتن مسکن مناسب، برخورداری از تحصیل، بهداشت و درمان رایگان، تامین یک زندگی مناسب برای سالمندان و کودکان بی‌سرپرست، ایجاد امکانات ورزشی، فرهنگی و هنری و تفریحی لازم برای جوانان و عموم مردم ایران، و آزادی، یعنی تامین و تضمین آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک و مدنی مردم از قبیل آزادی کامل فکر و عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماع، تظاهرات و اعتصاب، تشکل و فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی، اتحادیه‌های کارگری، شوراها و کلیه تشکل‌های



## کشتارهای دهه ۶۰، طنابی بر گردن جمهوری اسلامی

صنعتی و دموکراتیک که همه این موارد در نظام ستم شاهی از جامعه و توده های میلیونی مردم ایران سلب شده بود.

انگیزه دست یابی به موارد فوق، احزاب، سازمان های سیاسی و توده های میلیونی مردم ایران را به سمت انقلاب و در نهایت قیام ۲۲ بهمن ۵۷ جهت سرنگونی نظام استبدادی و سلطنتی پهلوی سوق داد. آن بخش از توده هایی هم که در پی سرنگونی نظام سلطنتی دل در گرو حکومت اسلامی و دروغ بافی های خمینی بسته بودند، دست کم امکان تحقق بخشی از مطالبات نان، آزادی و عدالت اجتماعی را متوجهانه در جمهوری اسلامی امکان پذیر می دانستند. در واقع، با هر تحلیل و رویکردی که به انقلاب ۵۷ نظر کنیم، آنچه در سال ۵۷ رخ داد، بسیج میلیونی توده مردم و مبارزه علیه استبداد، علیه سرکوب و بی عدالتی حاکم بر جامعه برای رسیدن به یک زندگی بهتر و با رفاه عمومی بود. مبارزه ای که در بطن جامعه جاری بود و در سال ۵۷ نیروهای سیاسی و توده های میلیونی فقیر و سرکوب شده را به انقلاب و قیام علیه طبقه سرمایه دار حاکم و نظام سیاسی سلطنتی حامی آن به خیابان ها کشاند.

در چنین وضعیتی و در شرایطی که جنبش انقلابی اعتلاء بیشتری می یافت و فزاینده های جدیدی را می گشود، آمریکا جهت حفظ سیستم سرمایه داری در ایران، مهار جنبش انقلابی و ممانعت از تعمیق آن، تدبیر را در کنار گذاشتن محمدرضا شاه پهلوی از قدرت دید. تدبیری که پیامد آن، همکاری و همدستی پشت پرده با دار و دسته خمینی جهت انتقال مسالمت آمیز قدرت از شاه به خمینی را رقم زد.

با چنین تدبیری، در ماه های دی و بهمن ۵۷ رایزنی های لازم و پنهانی نمایندگان دولت وقت آمریکا با نمایندگان خمینی برای اعلام وفاداری ارتش شاهنشاهی به خمینی و سپس انتقال مسالمت آمیز قدرت از شاه به خمینی صورت گرفت. قیام ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ اما، به طرز آشکاری همه معادلات سیاسی و نظامی این سازش پنهانی و انتقال مسالمت آمیز قدرت را بهم زد. با قیام توده ای، سقوط رژیم سلطنتی و درهم شکستن بخش هایی از ماشین نظامی و بوروکراتیک دولتی که طبق توافقات انجام شده قرار بود دست نخورده به دار و دسته خمینی واگذار گردد، جامعه وارد شرایط نوینی شد. شوراها و کمیته ها به سرعت در کارخانه ها، مدارس، محلات و پادگان ها شکل گرفت و گروه هایی از مردم مسلح شدند. زنان در عرصه های وسیعتری برای رفع ستم جنسیتی و برخورداری از حقوق دموکراتیک وارد کارزار مبارزاتی شدند. مهمتر اینکه، سازمان های سیاسی با برخورداری از آزادی های سیاسی نضج گرفته از دل قیام ۲۲ بهمن، به طور علنی و گسترده به فعالیت های سیاسی و دموکراتیک در محیط های کارگری، دانشگاهی و در درون توده های مردم زحمتکش روی آوردند. ملیت های تحت ستم در چهارچوب جغرافیای سیاسی ایران، به طرح خواست رهایی از ستم ملی و کسب حقوق

دموکراتیک خود، مبارزات جدیدی را آغاز کردند. در یک کلام، جامعه وارد مرحله تازه ای از نبرد و مبارزه شد.

مبارزات کارگران و دیگر اقشار زحمتکش جامعه، به عرصه جدیدی پا گذاشت. توده مردمی که برای نان و آزادی به مبارزه برخاسته بودند، هم اینک در شرایط جدید و در فضای نسبتاً دموکراتیک برآمده از دل قیام، با صف آرای جدیدی نان و آزادی و تحقق مطالبات سیاسی و دموکراتیک خود را طلب می کردند. برای خمینی و دار و دسته اش که اساساً در فکر بازسازی همان مناسبات سرمایه داری نظام پیشین و سازماندهی دوباره ارتش و دیگر نهادهای سرکوب بودند، چنین وضعیتی نه تنها خوشایند نبود، بلکه با توجه به ماهیت و ساختار طبقاتی هیئت حاکمه جدید، از اساس قابل تحمل هم نبود.

از آنجا که نظام دینی جمهوری اسلامی کمترین سازگاری با تحقق آزادی های سیاسی و حقوق دموکراتیک و مدنی توده های مردم نداشت، برای رهایی از وضعیت موجود، سرکوب انقلاب و مقابله با مطالبات مردم را پیش گرفت. لذا، از همان فریاد به قدرت رسیدن، تهاجم به زنان، برچیدن شوراهای کارگری در کارخانه ها، یورش به ملیت های تحت ستم و حمله به سازمان های سیاسی در دستور کار مستقیم مرتجعین تازه به قدرت رسیده قرار گرفت. خمینی که تا پیش از آن در پاریس، از مجانی شدن آب و برق و نفت برای "مستضعفین" سخن می گفت، پس از به قدرت رسیدن با وقاحتی تمام گفت، "اقتصاد مال خر است و ما برای شکم انقلاب نکرديم". به فاصله کمتر از یک ماه، فرمان پوشش حجاب اجباری برای سرکوب مستقیم زنان را صادر کرد. حمله به مردم ترکمن صحرا و یورش به کردستان، قدم های بعدی رژیم در سرکوب مطالبات مردم بود.

جهت نابودی دستاوردهای قیام شکره مند بهمن ۵۷، که وجود آزادی های نسبی دموکراتیک در جامعه بزرگترین دستاورد قیام توده ای بود، خمینی تا آنجا که توانست با صدور احکام سرکوبگرانه ضد زن و ضد حقوق دموکراتیک مردم به مقابله با آزادی های سیاسی و مدنی جامعه برخاست و هر آنجا هم که تیغش برای صدور فرامین سرکوبگرانه برش نداشت، با سخنرانی های پوپولیستی خود، دست گله های حزب الهی و اوباشان رژیم را در حمله به مردم و اجتماعات سیاسی باز گذاشت. تداوم این سیاست در اردیبهشت ۵۹ با تهاجم و حبسبانه به دانشگاه های کشور و به دنبال آن تعطیلی دو ساله کلیه مراکز آموزش عالی با رمز "انقلاب فرهنگی" کلید خورد.

با این همه و به رغم تمامی اقدامات سرکوبگرانه و اختناقی که خمینی و هیئت حاکمه جدید برای محو دستاوردهای انقلاب و قیام ۲۲ بهمن بر جامعه اعمال کردند، هنوز ضد انقلاب حاکم نتوانسته بود سلطه کامل و بلامنزاع خود را بر جامعه تحمیل نماید. تا این زمان هنوز، نبرد طبقاتی میان توده های تحت ستم و طبقه حاکم جدید در قالب کشاکش انقلاب و ضدانقلاب در

جریان بود. در حالی که جمهوری اسلامی در دی ماه ۵۹ طی یک نشست سری و امنیتی توطئه سرکوب تمامی سازمان ها و گروه های سیاسی کمونیست، مبارز و انقلابی را تدوین کرده بودند (۱)، حوادث ۳۰ خرداد ۶۰ و تظاهرات مسلحانه سازمان مجاهدین خلق در تهران فرصت مناسبی را برای جمهوری اسلامی در سرکوب نهایی انقلاب فراهم کرد. از این تاریخ بود که مجموعه هیئت حاکمه ایران در وسیعترین شکل ممکن به کشتار در جامعه روی آورد و بدین وسیله بعد از دو سال نبرد طبقاتی و کشاکش میان انقلاب و ضد انقلاب، تمام دستاوردهای انقلاب و قیام ۲۲ بهمن به کلی سرکوب و جامعه توسط حاکمان جدید یکسره به کشتار و ویرانی کشیده شد. کشتاری که طی یک دهه تداوم یافت و با کشتار بیش از ۵ هزار زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ به اوج خود رسید. اعدام ها و کشتارهایی که با گذشت سه دهه، اکنون با از پرده بیرون افتادن ابعاد این فاجعه برای گستره وسیعی از جوانان و توده های میلیونی مردم ایران به کابوس خامنه ای تبدیل شده است. کابوسی که خامنه ای را بر آن داشت تا بر سر قبر خمینی به عناصر "اهل فکر" توصیه کند: "تا در قضاوت راجع به دهه ۶۰ جای شهید و جلاذ عوض نشود". کشتار ها و قتل عام هایی که بعد از گذشت اینهمه سال، اکنون در پرتو اطلاع رسانی و رمزگشایی از دوران خوفناک خمینی، به صورت طنابی مستحکم بر گلوی مجموعه هیئت حاکمه ایران و برپا کنندگان ۳۸ سال دار و درفش، فشرده تر می شود.

(۱) - سازمان چریک های فدایی خلق ایران (اقلیت) روز چهارشنبه ۱۳ خرداد ۶۰ با درج نسخه ای از سند فوق در نشریه کار شماره ۱۱۲ صفحه ۷ تحت عنوان افشای اسناد مربوط به توطئه سرکوب سازمان ها و گروه های سیاسی، نوشت: "اسناد نشان می دهند که خطوط کلی این توطئه در تاریخ ۹ بهمن ۵۹ تا ۱۱ بهمن ۵۹ به تصویب و امضای جمعی از دست اندرکاران رژیم از جمله محمدرضا کنی (وزیر کشور)، موسوی اردبیلی (دادستان کل کشور)، قدوسی (دادستان انقلاب)، باقری کنی (مسئول کمیته مرکز)، رضایی (فرمانده سپاه پاسداران)، میرسلیم (سرپرست شهربانی)، بهزاد نبوی (وزیر مشاور در امور اجرایی)، محسن سازگارا (معاون وزیر مشاور در امور اجرایی)، لاجوردی (دادستان انقلاب تهران) و... رسیده است.



## یادداشت‌های سیاسی

## پایان "انتخابات"، ادامه کشاکش جناح‌ها

یکی از علل نیز آن بود که روحانی و جناح پشتیبان وی پیش و پس از توافق برجام، توافق با غرب بر سر برنامه هسته‌ای ایران را گرمگشای مشکلات اقتصادی ایران معرفی می‌کردند. ادعایی بی‌پایه، چرا که مشکلات اقتصادی ایران نه ناشی از "مدیریت غیرانقلابی" بلکه برخاسته از بحران ساختاری نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران است که سیاست‌های نئولیبرالی کابینه‌های متعدد رژیم از زمان رفسنجانی به بعد نه تنها تخفیفی در آن به وجود نیاورده بلکه آن را شدت بخشیده است. سیاست‌هایی که خامنه‌ای خود یکی از حامیان اصلی آن بوده است.

وی بار دیگر، در سخنرانی ۲۰ اردیبهشت خود، پس از اتخاذ تاکتیک تهاجمی از سوی روحانی علیه سایر نامزدها، هشدار داد: "اگر با حرف‌های خود دشمن را به خود امیدوار کنند، انتخابات به ضرر جمهوری اسلامی تمام خواهد شد. به رغم این هشدار، افشاگری‌های دو جناح و کاندیداهای آن‌ها علیه یکدیگر چنان ابعادی یافت، که روزنامه جمهوری اسلامی به تاریخ ۱۸ اردیبهشت درباره تبلیغات و مناظره‌های نامزدهای ریاست جمهوری نوشت: "این مناظره نیست، محاکمه شرم‌آور جمهوری اسلامی است." از همین‌رو، خامنه‌ای در سخنرانی ۱۴ خرداد به مناسبت مرگ خمینی جلال به دو نکته محوری اشاره می‌کند. نخست، عبور از خط قرمزهایی مانند اشاره به کشتارهای رژیم در دهه شصت. او ضمن دفاع از کشتارهای این دهه تحت عنوان "دهه پربرکت امام"، تشریح می‌زند: "مراقب باشیم تا در دهه شصت، جای شهید و جلال عوض نشود."

دوم، با گذاشتن کلمه "انقلابی‌گری" به جای "افراطی‌گری" به مدد جناح اصول‌گرا می‌آید، سنگدلی جلال‌دانی خمینی را "انقلابی‌گری" می‌نامد و از "انقلابی‌گری" در برابر "عقلانیت" دفاع می‌کند. و در ادامه ضمن اعلام مجدد "عدم اعتماد" به آمریکا و انتقاد از طرفداران "عقلانیت" اعتراف می‌کند "چالش با قدرت‌ها" هزینه دارد اما مدعی می‌شود "سازش" هم هزینه‌های گزاف دارد.

"عقلانیت" و "افراطی‌گری" (واژه‌ای که اصلاح‌طلبان به جناح رقیب نسبت می‌دهند) از پیش از "انتخابات" به رموزاژه‌های دعوای جناحی بر سر پیشبرد دو سیاست تبدیل شده است. چندان که طرفداران روحانی و اصلاح‌طلبان، "انتخابات" ریاست جمهوری را "رفراندوم بین "عقلانیت و افراط" خواندند و نتیجه‌ی آن را پیروزی "عقلانیت و تدبیر" دانستند.

روحانی و طرفدارانش می‌دانند پیشبرد سیاست‌های اقتصادی داخلی نیز وابسته به تعدیل در سیاست خارجی مداخله‌گرانه و توسعه‌جویانه کنونی جمهوری اسلامی و بهبود روابط با دولت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های جهانی است. بنابراین بر لزوم رعایت "عقلانیت" در روابط خارجی تأکید دارند. آن‌چه مسلم است، خامنه‌ای و طرفدارانش نیز بر

این امر واقفاند. پذیرش نامزدی مجدد روحانی برای ریاست جمهوری و بیرون آمدن وی از صندوق‌های رأی رژیم، تأییدیست بر این وقوف. زیرا او، به رغم ادعاهای بی‌پایه‌اش درباره "قدرت بسیج‌کنندگی" جمهوری اسلامی، شاید بهتر از هر کس دیگری بداند که نه او خمینی است، نه شرایط امروز ایران با شرایط دهه شصت قیاس‌پذیر است و نه توده مردم همان توده متوهم پس از انقلاب ۵۷ هستند. بنابراین در صدد است با "منطق و عقلانیت انقلابی" وارد چالش با کشورهای منطقه و آمریکا شود. هدفش نیز ادامه‌ی هر چه بیشتر سیاست‌های تاکتونی و در صورت عقب‌نشینی، کسب امتیازات بیشتر است. امری که با به قدرت رسیدن ترامپ و توازن قوای کنونی در منطقه هر چه دشوارتر گشته است.

روحانی در ۲۱ خرداد، در پاسخ به سخنان خامنه‌ای، می‌گوید: "صلح سخت‌تر از جنگ است، تحمل سخت‌تر از جنگ است." و "شهامت" بیش‌تری می‌طلبد. خامنه‌ای در روز بعد، ضمن تأکید دوباره بر مواضع قبلی خود، تا بدان جا پیش می‌رود که "دوقطبی شدن کشور" را با زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر در سال ۵۹ مقایسه می‌کند. چرا که دو جناح هر روز بهانه جدیدی می‌یابند و هر چه بیشتر در برابر یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند. "سند ۲۰۳۰" نیز یکی دیگر از همین بهانه‌هاست.

هر دو جناح به خوبی واقفاند که نه تنها در عرصه خارجی با چالش‌های بزرگی روبرویند، بلکه در عرصه داخلی نیز مشکلات لاینحلی در برابرشان قرار گرفته است. مشکلاتی که هیچ یک از جناح‌های جمهوری اسلامی قادر به پاسخگویی به آن نیستند. وی در همان سخنرانی ۱۴ خرداد، ضمن توپ و تشر به روحانی و طرفدارانش، آنان را از تلاش برای پیگیری سیاست‌هایشان برحذر می‌دارد و دستور می‌دهد "همت و هدف خود" را در "حل مشکلات و راضی کردن مردم متمرکز کنند."

فرمانی بیهوده و اجراناپذیر. زیرا هیچ یک از جناح‌های رژیم، برای تخفیف بحران کنونی اقتصادی، رامکاری جز ادامه سیاست‌های نئولیبرالی ندارند. سیاست‌هایی که تا هم اکنون جز تشدید استثمار، بیکاری و فقر روزافزون کارگران و زحمتکشان حاصلی به بار نیاورده است. استمرار این سیاست‌ها نیز بر مشکلات اقتصادی کنونی و پیامدهای اجتماعی آن می‌افزاید. و مجموعه بحران‌های داخلی و خارجی، تنها بر کشاکش‌های دو جناح با یکدیگر خواهد افزود.

هم اکنون وضعیت معیشتی کارگران، چنان دامنه‌ی اعتراضات و اعتصابات را گسترش داده است که در دل سران رژیم هراس افکننده است. عدم شرکت بخش وسیعی از کارگران و زحمتکشان در انتخابات اخیر، به رغم تمام تبلیغات و دروغ‌پردازی‌ها و وعده‌های موهوم، زنگ خطر دیگری برای رژیم بود. چرا که نشان

داد آنان دریافته‌اند که در نظام کنونی به هیچ یک از خواست‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود دست نخواهند یافت و در نتیجه برای تغییر در شرایط زندگی خود در جستجوی یافتن رامکار دیگری به جز شرکت در مضحک‌های انتخاباتی رژیم هستند.

## از دستور حجاب توسط روحانی تا فحاشی امام جمعه‌ی ساوه

سید ابراهیم حسینی، امام جمعه‌ی ساوه در یکی از خطبه‌های اخیر خود در نماز جمعه، زنانی را که شال سفید و دست‌بندهای سبز و بنفش می‌بندند، "بندکاره و روسپی" خواند. این اولین بار نیست که زنان ایرانی چنین توهینی را می‌شنوند. در اولین روز جهانی زن پس از قیام، در روز ۱۷ اسفند سال ۵۷، ورود زنان بی حجاب به ادارات و اماکن دولتی ممنوع شد. خمینی یک روز قبل این را اعلام کرد. با این دستور خمینی، ارادل و اویش رژیم به جان زنان افتادند. در خیابان‌ها موتورسوارهای حزب الهی به صورت زنان اسپید پاشیدند و هزاران زن معترض در صف تظاهر کنندگان در تهران، در روز جهانی زن مورد حمله‌ی مشت‌های چاقوکش رژیم قرار گرفتند. به روی زنان تَف می‌شد و آنان را "فاحشه" می‌نامیدند. اما استفاده از این واژه‌ها از بلندگوهای رژیم که خطبه‌های نماز جمعه، مستقماً تحت نظر خامنه‌ای می‌باشند، وقاحت و بیشرمی را به حد اعلا رسانده است. سخنگویان رژیم جمهوری اسلامی که در قوانین رسمی خود صیغه و چند همسری را قانونی کرده و تشویق می‌کنند، با فرار دادن زنان تحت انواع فشارهای اقتصادی و اجتماعی، راه فحشا را باز گذاشته و خود عامل اصلی تن‌فروشی در جامعه هستند، شال سفید را نشان روسپی‌گری می‌خوانند و در واقع تمام زنان ایرانی را روسپی می‌نامند.

علت برافروختن امام جمعه‌ی ساوه و تمام مرتجعان هم مراسم، که همواره به ویژه بر مساله‌ی حجاب دست می‌گذارند، توپ و تشر می‌زنند و نفرین و فحاشی می‌کنند، این است که رژیم جمهوری اسلامی با تمامی دستگاه سرکوب و تبلیغاتی‌اش، هرگز نتوانست ایدئولوژی خود را بر جامعه مسلط سازد. از این منظر، در جمهوری اسلامی، حجاب همواره برای سران رژیم علاوه بر مساله‌ی تعصبات مذهبی، مساله‌ی سیاسی بوده است، چرا که تسلط ایدئولوژیکی و باورهای مذهبی و خرافات در جامعه، همواره در خدمت تحکیم قدرت سیاسی رژیم قرار داشته و دارد. به همین دلیل حتی زنان اصلاح طلب نیز که در واقع خواهان حفظ جمهوری اسلامی هستند، هرگز به این خط قرمز نزدیک نشدند، تا ارکان رژیم تلنگری هم نخورد.

با این وجود، بخش بزرگی از زنان ایران در تمام طول عمر جمهوری اسلامی، در زندگی روزمره‌ی خود، برای داشتن حق انتخاب نوع پوشش به رغم تمامی تهدیدها، توهین‌ها، شلاق، جرمیه، اخراج‌ها از دانشگاه و محل کار به مقاومت ادامه داده‌اند. اما آنچه که رژیم از آن

## از دستور حجاب توسط روحانی تا فحاشی امام جمعه‌ی ساوه

وحشت دارد، بسیج عمومی مردم و حرکت‌های متشکل است. اگر چه کمپین‌هایی که تا به حال در این رابطه به راه انداخته شده، در ذهن بانیان آن و حتی بسیاری از کسانی که همراه شده اند، هدفی سیاسی دنبال نمی‌کرده، اما در افتادن با یکی از متحجرت‌ترین قوانین رژیم و اصول ایدئولوژیک آن به خودی خود حرکتی سیاسی است. از این زاویه خشم و واکنش شدید دست‌نشانده‌ی خامنه‌ای و حامیان‌ش را برانگیخته است.

با وجود تمام سیاست‌ها و قوانین ضد زن و تبعیض‌هایی که در تمام عرصه‌های اجتماعی بر زنان تحمیل می‌شود، فحاشی حسینی به زنان، چنان وقیحانه بود که رسانه‌های حکومتی نیز نتوانستند در مقابل آن سکوت کنند. البته حساسیت این رسانه‌ها تا حد زیادی نیز به اختلافات جناح‌های مختلف مربوط می‌شد. چرا که امام جمعه‌ی ساوه، در سخنان خود در حین اشاره به تمام شدن انتخابات، از دست‌بند‌های پفش، نشان طرفداران روحانی، و سبز، طرفداران موسوی، نیز نام برده و از همه‌ی این‌ها در کنار روسپی و بدکاره، به عنوان "فتنه" نام برد. در این رابطه تعدادی از افراد جناح طرفداران روحانی نیز واکنش نشان داده‌اند، اما این‌ها نیز در پشت نقاب اصلاح طلبی که امروز برای فریب مردم به چهره زده‌اند، جزو همان دارو دسته‌ی جنایتکاران و غارت‌گران و متعصبانی هستند که حجاب اجباری را در جامعه مسلط کردند. روحانی در کتاب خود در مورد نقش خود در برقراری حجاب اجباری نوشته است: "طرح اجباری شدن حجاب در ادارات مربوط به ارتش، به عهده من گذاشته شد و بدین جهت در گام اول، همه زنان کارمند مستقر در ستاد مشترک ارتش را که نزدیک به سی نفر بودند، جمع کردم و پس از گفتگو با آنان قرار گذاشتیم از فردای آن روز با روسری در محل کار خود حاضر شوند. زنان کارمند که همگی به جز دو یا سه نفر بی‌حجاب بودند، شروع کردند به غر زدن و شلوغ کردن، ولی من محکم ایستادم و گفتم: از فردا صبح دژیان مقابل درب ورودی موظف است از ورود خانم‌های بی‌حجاب به محوطه ستاد مشترک ارتش جلوگیری کند. پس از ستاد ارتش، نوبت به نیروهای سه‌گانه رسید. در آغاز به پادگان دوشان تپه رفتم و همه کارمندان زن را که تعداد آن‌ها هم زیاد بود در سالی جمع و درباره حجاب صحبت کردم. در آنجا زن‌ها خیلی سر و صدا راه انداختند اما من قاطعانه گفتم: این دستور است و سرپیچی از آن جایز نیست."

اگر امروز امام جمعه‌ی ساوه به خود اجازه می‌دهد، چنین توهین آمیز راجع به زنان سخن گوید، بذرش را خمینی و روحانی و امثال او پاشیده‌اند. و اگر امروز بخشی از زنان در این اندیشه‌اند که با دور جدید ریاست جمهوری روحانی وضعیت اندکی بهتر شده و به آزادی‌هایی دست پیدا می‌

## خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

**"عملیات تروریستی داعش در تهران را محکوم می‌کنیم"** عنوان اطلاعیه‌ی ای است که سازمان در تاریخ هفدهم خرداد انتشار داد. در این اطلاعیه ضمن اشاره به عملیات دو تیم تروریستی داعش در محوطه مقبره خمینی و ساختمان اداری مجلس چنین آمده است: "داعش با انتشار یک ویدئوی کوتاه از شبکه خبر رسانی "اعماق" که تروریست‌ها از عملیات خود هنگام ورود به ساختمان اداری مجلس تهیه کرده بودند، انجام این عملیات را برعهده گرفت. در اثر این دو اقدام تروریستی و تلخ، ۱۲ نفر کشته و بیش از ۴۰ نفر زخمی شده‌اند.

عملیات کور و تروریستی مرتجعین آدمکش داعش در هر نقطه از جهان که باشد، باید به شدت محکوم شود. وحشیان داعشی توأم با روند تضعیف موقعیت‌شان در عراق و سوریه، عملیات تروریستی خود را در اروپا و در تمام پهنه جهان گسترش داده و تشدید نموده‌اند. اما تا آن جا که به ایران برمی‌گردد نباید این نکته مهم را از نظر دور داشت که اگر عملیات داعش تا دیروز مردم بی‌دفاع اروپا را درک‌چوچه و خیابان به خون می‌کشید و امروز پای آن به تهران باز شده است، این نتیجه مستقیم سیاست‌های رژیم و از عواقب مداخلات گوناگون جمهوری اسلامی در کشورهای منطقه است. علاوه بر این تبعیضات گوناگونی که از طرف رژیم مذهبی و شیعی حاکم علیه اقلیت‌های ملی و مذهبی از جمله اقلیت‌های دینی بخصوص سنی مذهب‌ها اعمال می‌شود طی چند سال اخیر بیش از پیش تشدید شده و بطور واقعی زمینه‌های داخلی برای بزرپاشی و پرورش نیروهای از نوع داعش را نیز فراهم ساخته است. در پایان اطلاعیه، سازمان ضمن محکوم نمودن عملیات تروریستی داعش در تهران و کشتار مردم بی‌دفاع، همچنین محکوم ساختن تمام سیاست‌های مداخله جویانه رژیم در منطقه و اعمال تبعیضات گوناگون علیه اقلیت‌های ملی و مذهبی نوشته است: "سازمان فدائیان (اقلیت) بر این باور است که این مجموعه سیاست‌های رژیم تروریست جمهوری اسلامی بویژه سیاست‌های خارجی و مداخلات آن در کشور های منطقه است که ترور و کشتار را به داخل مرزهای کشور کشانده است و تا این رژیم ارتجاعی برسرکار هست، سایه شوم جنگ و کشتار و ترور نیز برسر مردم ایران خواهد بود.

**"از کارگران شاغل و بازنشسته هفت تپه حمایت می‌کنیم"** عنوان اطلاعیه دیگری است که سازمان در سیزده خرداد انتشار داد. در این اطلاعیه ضمن اشاره به تجمع اعتراضی بیش از ۳۵۰ تن از کارگران بازنشسته شرکت نیشکر هفت تپه در مقابل دفتر مدیریت و شانه خالی کردن کارفرما از رسیدگی به خواست‌های کارگران چنین آمده است: "کارگران معترض با خروج از شرکت و انجام راه پیمایی و تجمع، جاده بین المللی اهواز- اندیمشک را مسدود ساختند. به دنبال این اقدام اعتراضی و ایجاد ترافیک سنگین، نیروهای سرکوب انتظامی سراسیمه خود را به محل رساندند و با دعوت از کارگران به مذاکره و بازگشت کارگران به کارخانه، جاده اهواز- اندیمشک نیز باز شد و عبور و مرور وسائل نقلیه از سر گرفته شد.

صدها کارگر بازنشسته نیشکر هفت تپه، بدلیل عدم پرداخت چهار درصد سهم بیمه کارفرما به صندوق سازمان تأمین اجتماعی، ماه هاست سرگردان‌اند و در بلا تکلیفی به سر می‌برند. علاوه بر کارگران بازنشسته، کارگران شاغل این شرکت نیز، از زمانی که شرکت به بخش خصوصی واگذار شده، با تنگناها و محدودیت‌های بیشتری روبرو شده و زیر فشارهای گوناگون و روزافزون کارفرما قرار دارند. افزون بر این‌ها، قائم مقام مدیریت شرکت اخیراً فریدون نیوفورد یکی از نمایندگان کارگران و از اعضای فعال سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه را تهدید به اخراج نموده است.

کارگران هفت تپه اعم از شاغل و بازنشسته نسبت به اقدامات مدیریت شرکت و کارفرما به شدت معترض‌اند. کارگران خواهان پرداخت فوری حقوق‌های معوقه، پرداخت حق بیمه، سنوات بازنشستگی، پرداخت بومع دستمزد و سایر مطالبات خود هستند. صدها کارگر شرکت نیشکر هفت تپه با حرکت اعتراضی دستجمعی خود نشان دادند که در مقابل فشارهای کارفرما ساکت نمی‌نشینند و از سندیکائی که خودان را ایجاد کرده‌اند و نیز از نمایندگان و فعالان سندیکا حمایت می‌کنند. "اطلاعیه در پایان، از اعتراضات و خواست‌های کارگران شاغل و بازنشسته نیشکر هفت تپه و همچنین از سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه و فعالان این سندیکا حمایت نموده و خواستار تحقق فوری و کامل مطالبات کارگران شده است.

حق انتخاب نوع پوشش در جمهوری اسلامی، مبارزه‌های سیاسی می‌باشد و نظام اسلامی حاکم را به چالش می‌کشد. اما زنان پیش از هر چیز بایستی اصولاً حق انتخاب را برای خود مسلم شمارند. حق انتخاب همان چیزی است که رژیم ولایت فقیه از ریشه و بُن با آن مخالف است. حق انتخاب همان چیزی است که انسان‌ها را به ساختن تاریخ خویش برمی‌انگیزد.

کنند، اراجیف امام جمعه‌ی ساوه بار دیگر نشان داد که توهم باز شدن فضای جامعه در نظام جمهوری اسلامی هیچ‌گونه مبنای واقعی ندارد. در این نظام مذهبی تبعیضات علیه زنان نه کاهش یافته و نه خواهد یافت. تجربه نشان داده است که همواره نیز وضعیت بدتر خواهد شد. اگر زنان خواهان حقوق انسانی خود می‌باشند، بایستی باور کنند که حتی مبارزه برای داشتن

## یادداشت‌های سیاسی

### پایان "انتخابات"، ادامه کشاکش جناح‌ها

سرانجام در پی "انتخابات" به شیوه‌ی جمهوری اسلامی، رئیس جمهور آینده رژیم تعیین گردید. گرچه اکنون رقابت‌های نامزدهای انتخاباتی به پایان رسیده است، اما کشاکش جناح‌های حکومتی، به روال چند دهه اخیر جمهوری اسلامی، همچنان ادامه دارد. کشاکشی که از ماه‌ها قبل برای کسب پست ریاست جمهوری در عرصه‌های گوناگون بالا گرفته بود. بحران و مشکلات اقتصادی یکی از این عرصه‌ها بود. مقامات، رسانه‌ها و ارگان‌های جناح اصول‌گرا در ماه‌های اخیر بر طبل بی‌لیاقتی دولت در

عرصه اقتصادی کوبیدند و اخبار و گزارشات مختلفی از فقر گسترده و فراگیر مردم منتشر کردند. حنا خامنه‌ای در سخنرانی نوروزی خود به "مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم" و "آسیب‌های اجتماعی" که "عمدتاً منشأ اقتصادی دارند" اعتراف کرد. اما این مشکلات را به "مدیریت‌های ضعیف، بی‌حال، ناامید، غیرانقلابی و بی‌حرک" نسبت داد و چه کسی است که نداند منظور از "مدیریت غیر انقلابی" چیست.

در صفحه ۱۰

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

دانمارک:

I . S . F  
P . B . 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark

سوئیس:

Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland

هلند:

Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:  
NL08INGB0002492097  
BIC: INGBNL2A  
Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>  
<http://74.91.172.21/>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR** Organization  
Of Fadaian (Aghaliyat)  
No 743 June 2017

با **سازمان فدائیان (اقلیت)** از طریق وایبر، واتس‌آپ و تلگرام در تماس باشید  
تلفن هوشمند یا تبلت دارید؟ از نرم‌افزارهایی مثل وایبر، واتس‌آپ و تلگرام استفاده می‌کنید؟ ما را به فهرست خود اضافه کنید، پیام‌ها، تصاویر، فیلم‌ها و نظرات خود را برای ما بفرستید:  
۰۰۳۱ (۰) ۶۴۴۹۲۸۳۷۲



[shora.tv@gmail.com](mailto:shora.tv@gmail.com)

تلویزیون دکراسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

بدینوسله به اطلاع علاقمندان تلویزیون دمکراسی شورائی می‌رسانیم که :  
برنامه های تلویزیون دمکراسی شورائی روی شبکه ۲۴ ساعته تلویزیون "دیدگاه" از اول ژوئن ۲۰۱۷ برابر با ۱۱ خرداد ۱۳۹۶ به جای ماهواره هات برد مجدداً از ماهواره یاه ست پخش می‌شود.

**مشخصات ماهواره :**

ماهواره یاه ست Satellite Yahsat  
فرکانس ۱۱۷۶۶ Frequency 11766  
عمودی Polarization Vertical  
سمبل ریت ۲۷۵۰۰ Symbol rate 27500  
اف ای سی ۵/۶ FEC 5/6

**ساعت پخش برنامه های تلویزیون دمکراسی شورائی :**

چهارشنبه ها ساعت نه ونیم شب بوقت ایران  
( ساعت ده صبح بوقت لس آنجلس و هفت عصر بوقت اروپای مرکزی )  
بازپخش این برنامه : روز پنجشنبه نه و نیم صبح بوقت ایران  
( ده شب پنجشنبه بوقت لس آنجلس و هفت صبح پنجشنبه بوقت اروپای مرکزی )

**اینترنت :**

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای ،  
میتوانید از طریق اینترنت نیز برنامه های تلویزیون  
دمکراسی شورائی را مشاهده کنید .

۱- بطور زنده در ساعات ذکر شده ، در سایت تلویزیون دیدگاه و شبکه رسانه ای " جی . ال . ویز "

[www.didgah.tv](http://www.didgah.tv)  
[www.glwiz.com](http://www.glwiz.com)

۲- به صورت آرشیو ، در سایت سازمان فداییان - اقلیت :

<http://www.fadaian-aghaliyat.org/>  
<https://tvshora.com/>

ساعت و زمان برنامه را به خاطر بسپارید و به اطلاع دوستان و آشنایان خود برسانید.  
توجه : بینندگان عزیز تلویزیون دمکراسی شورائی جهت اطلاع ؛ سالی دو بار - در پائیز و بهار - بطور ناهمزمان در ایران ، اروپا و امریکای شمالی ساعات تغییر می‌کنند که البته هر بار پس از چند هفته ، ساعات این سه منطقه یکسان می‌شوند.

**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی**